

میرزا عبدالقادر بیدل در تذکرةهای شعری

شریف حسین قاسمی*

میرزا عبدالقادر بیدل که در اکبرنگر^۱ (حالا واقع در بنگال) در سال ۱۰۵۴/۸ ۱۶۴۴ م به دنیا آمد و بعد از زندگانی نسبتاً طولانی در سال ۱۱۳۳/۸ ۱۷۲۰ م بدرود حیات گفت، از جمله شعری است که آثار منظوم و منثورش همیشه مورد توجه علاقه‌مندان بوده است. صاحبان ذوق در هند و ایران و افغانستان و تاجیکستان حتی امروز هم شعر بیدل را با علاقه‌مندی می‌خوانند. خود بیدل از منتقدین شعر خواسته بود:

به کلام بیدل اگر رسی نگذر ز جاده منصفی

که کسی نمی‌طلبد ز تو صله‌ای دگر مگر آفرین

آن‌هایی که شعر بیدل را مورد مطالعه گسترده و عمیق قرار داده‌اند، پی برده‌اند که بیدل حقیقت شعر خود را در این بیت خود تعریف و توصیف نموده است:

بیدل آن شعله کزو بزم چراغان گرم است یک حقیقت به هزار آینه تابان شده است

بعضی صاحبان ذوق که کلام بیدل را در قرن بیستم میلادی مطالعه کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که:

”از پانزده سال بیدل را مطالعه می‌کنم ولی قادر نشده‌ام حتی قطره‌ای از این اقیانوس را بردارم. فقط بیدل چنین اولین و آخرین شاعری است که زبانش را تخیل آفریده و تخیل را ماورای ادراک بوجود آورده است.“

(نیاز فتحپوری)

* استاد دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. اکبرنگر (راج محل) تقریباً صد کیلومتر دور از بهاگل پور قرار دارد.

مجنون گورکھپوری منتقد معروف دیگری نظر می‌دهد:

”بیدل پروردگار تراکیب و اسالیب جدید است. کائنات فکرش را نمی‌توان در محدودیت‌ها قید کرد.“

غالب دهلوی که سرودن شعر را با الهام از کلام بیدل شروع کرده بود، شعر بیدل را «محیط بی‌ساحل»، «قلزم فیض» و «بهار ایجادی بیدل» می‌خواند:

همچنان آن محیط بی‌ساحل قلزم فیض میرزا بیدل
عَلَمَه اقبال هم شیفته شعر بیدل بود و می‌گفت:

”بیدل موجد و هم خاتم سبک شعر خود است. چهار نفر در جهان می‌زیسته‌اند که اگر کسی گرفتار طلسم آن‌ها می‌شود، به مشکل از آن رها می‌گردد و آن چهار نفر عبارتند از محی‌الدین ابن عربی، شنکراچاریا، بیدل و هگل.“

تذکره‌نگاران شعرای فارسی هم در خود زندگی بیدل به آثار منظوم و مثنوی او متوجه شده بودند. او را از هر لحاظ نابغه‌ای می‌شمردند و به این نتیجه رسیده بود که بیدل شاعری است عارف و عرفان او با حرکت و جوشش عبارت است، او با سکوت و آرامش علاقه‌ای ندارد، جنب و جوشی که دارد، مایوسی و محرومی را رد می‌کند، به‌فعالیت و عمل می‌انگیزد، در نگاه او بی‌دست و پای منفور است، جلوه‌سامانی‌های فطرت، نورافشانی‌های حقیقت، بوقلمونی‌های کائنات، آینه‌سامانی‌های تحیر از جمله اجزای کلام بیدل هستند. رنگینی الفاظ، حسن‌آفرینی معانی، هم‌آهنگی لب و لهجه مزایایی هستند که سحرآفرینی شگفتی را در کلام بیدل به‌وجود آورده است. بنابراین خصوصیات، از مقدمین تا متأخرین همه شعر بیدل را دوست می‌داشتند و تا حتی المقدور از آن الهام می‌گرفته‌اند.

در زیر ترجمه بیدل چنان‌که در تذکره‌های مختلف شعرا آمده است، نقل می‌گردد تا معلوم شود که منتقدین ادبی ما بیدل و آثار منظوم و مثنوی او را در خود حیات او، در دوره نزدیک به زندگی او و در عصر نسبتاً دور از حیات او چه‌طور ارزیابی کرده‌اند.

۱. غالب دهلوی این ترکیب را در این شعر اردو آورده است:

اسد به جاسخن نے طرح باغ تازہ ڈالی ہے مجھے رنگ بہار ایجادی بیدل پسند آیا

مرأة الخيال: شیر علی خان لودی (سال تألیف: ۱۱۰۲ هـ)

فرشته‌خوی صاحب‌دل میرزا عبدالقادر بیدل زلال فکرش در صدف گوش‌ها نیسانی می‌کند و سحاب سخنش در چمن هوش‌ها باغبانی می‌نماید. بلندپروازان اوج سخن سنجی اگر در هوای دریافت مطلب بلندش فکرها را به‌عالم بالا فرستند،

فقیر (بندرا بن داس) در این مدت عمر... به‌جامعیت کمالات و حسن اخلاق و بزرگی و ممواری و شگفتگی و رسایی و تیزفهمی و زودرسی و انداز سخن گفتن و آداب معاشرت و حسن سلوک و دیگر فضائل انسانی همچو اویی (بیدل) ندیده‌ام.

رواست و صدرنشینان انجمن نکته‌دانی اگر طوطی طبع را به‌امید طلاق در مقابل آینه فکر صافش گذارند سزا، حسن معنی از پرده‌ی مشکین الفاظش به‌رنگ شمعش جمال معشوق از حجاب نقاب نمایان و حروف دلنشینش از پرتو مضامین روشن چون خطوط شعاعی مقدمه‌ی خورشید تابان، ریزش معانی بر زمین اشعار مثل قطرات

باران رحمت بیرون از اندازه و شمار و کیک خوش‌خرام از الفاظ آبدار همواره چون ابر نیسان گه‌بار به‌دوات و قلمش بین و مبین مژه و مردمک آهوی چین:

طبع او در هنر آباد سخن می‌دهد داد سخن، داد سخن

از قوم جفتای برلاس است و در هند نشو و نما یافته، در مدت العمر به‌جز لذت سخن به‌هیچ لذتی میل نکرده، در اوایل شباب چند روز بنا بر مصلحتی نوکری شاهزاده‌ی عالی‌جاه سلطان محمد اعظم شاه اختیار کرده به‌منصب عمده سرافرازی یافته بود. روزی در مجلس شاهزاده ذکر شعرای عصر در میان آمد. یکی از مقربان به‌عرض رسانید که بالفعل در شاهجهان‌آباد بلکه در اکثری از سواد هندوستان بهتر از میرزا عبدالقادر بیدل که در سرکار به‌ملازمت منسلک است، نخواهد بود. شاهزاده فرمود:

"بگویند که قصیده در مدح ما انشا کند تا زور طبعش معلوم نموده به‌اضافه منصب و تقرب سرافراز فرماییم."

این خبر به میرزا رسید، فی الحال به خانه بخشی سرکار رفته استعفاى منصب کرد. هر چند دوستان مصلحت وقت در آن دیدند که یک قصیده در مدح شاهزاده توان گفت، قبول نکرد و ترک منصب نمود. از این جا که دیوانش قریب بیست هزار بیت خواهد بود و یک بیت مدح در آن داخل نیست. من غزلیاته:

حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای ست	طاووس جلوه زار تو آینه خانه‌ای ست
حسرت کمین مژه اصلی ست حیرتم	چشمم به هم نیامده گوش فسانه‌ای ست
در یاد عمر رفته دلی شاد می‌کنم	رنگ پریده‌ای به خیال آشیانه‌ای ست
بیدل ز برق وحشت آزادی‌ام می‌پرس	این شعله ز ابر آمدن از خود زبانه‌ای ست

*

نشد آینه کیفیت ما ظاهر آرایی

نهان ماندیم چون معنی به چندین لفظ پیدایی

به غفلت ساخت دل تا وارهد از غیرت امکان

چها می‌سوخت این آینه گر می‌داشت بینایی

دلی خون کردم و در آب دیدم نقش امکان را

گداز فطره من عالمی را کرد دریایی

ندانم با که می‌باید در این ویرانه جوشیدن

به هر محفل که ره بردم چو شمع سوخت تنهایی

چنان از سستی طالع ز پا افتاده‌ام بیدل

که تمثال ضعیفم را کند آینه دیبایی

روزی میرزا را در مجلس نواب شکرالله خان با شیخ ناصر علی اتفاق افتاد که باهم صحبت کردند و این غزل که مرقوم شد، در میان آمد. شیخ در مطلع آن سخن کرد و گفت: آنچه فرموده‌اید که «نهان ماندیم چون معنی به چندین لفظ پیدایی» خلاف دستور است، چه معنی تابع لفظ است، هر گاه لفظ پیدا گردد معنی البته ظاهر می‌گردد. میرزا تبسم کرد و گفت: معنی‌ای که شما تابع لفظ می‌دارید، آن نیز لفظی بیش نیست، اما آنچه من حیث هی هی معنی است، به هیچ لفظی در نمی‌آید، مثلاً حقیقت انسان که با این

همه شروع و تفصیل در کتب مندرج است، هیچ مکشوف نگردیده، شیخ ساکت شد
 اما بز اکثری از ابیات دیگر وجد کرد و نیز از واردات خاطر بیدل است:
 از هجوم کلفت دل ناله بی‌آهنگ ماند
 بوی این گل از ضعیفی در طلسم رنگ ماند

سنگ راه هیچ کس تحصیل آسایش مباد
 قطره بی‌تاب گوهر شد ولی دل‌تنگ ماند

نام را نقش نگین‌ها بال پرواز رساست
 ما ز خود رفتیم اگر پای طلب در سنگ ماند

نیست تکلیف تپیدنهای هستی در عدم
 آرمیدن مفت آن سازی که بی‌آهنگ ماند

یک قدم ناکرده بیدل قطع راه آرزو
 منزل آسودگی از ما به‌صد فرسنگ ماند

*

مشاطه شوخی که به‌دستت دل ما بست
 می‌خواست چمن طرح کند، رنگ حنا بست

آن رنگ که می‌داشت دریغ از ورق گل
 از دور کف دست تو بوسید و به‌پا بست

آخر چمنی را به‌سرانگشت تو پیچید
 وا کرد نقاب شفق و غنچه نما بست

تا چشم گشاید مژه اغوش بهار است
 رنگ سر ناخن چه‌قدر عقده‌کشا بست

گر وانگری صنعت مشاطگی این است
 سحر است که بر پنجه خورشید سها بست

زین نور که از شمع سرانگشت تو گل کرد
 تا شعله زند آتش یاقوت، حنا بست

آب است ز شبنم دل هر برگ گل امروز
 کاین رنگ چمن ساز وفا سخت به‌جا بست

ارباب نظر را به تمنای نگارش

دست مژه بود تحیر به قفا بست

تا عرضه دهد منتخب نسخه اسرار

طرح چمن معنی یک غنچه جدا بست

کیفیت گل کردن این غنچه به رنگی است

کز حیرت سرشار توان آینه‌ها بست

بیدل تو هم از شوق چمن شو که به این رنگ

شیرازة دیوان تو امروز خنا بست

*

کاشانه صلای عیش در داد ای دهر طرب مبارکت باد

ارشاد اقبال دارد امروز همراهی جان معنی ایجاد

وقت است که از نوای دل‌ها ساز دوران رسد به ارشاد

عقد گه‌ری‌ست زیور جاه حاسد ملعون و دوستان شاد

از مژده ادعای این فیض عالم چمنی‌ست عرش بنیاد

جوشید ز دور الفت وهم مطلوب وفای سرو شمشاد

یارب ز تنزل و فسردن این گل، گرد خزان میناد

هر مصرع از این طریق موزون دارد نه شه‌ور سال تعداد

اکنون به‌مکان معنی خاص شعری زد و مصرع‌م‌ن‌ا داد

اوقات سعادت دو کوكب شیرازة الفت دو همزاد

این رباعی میرزا عبدالقادر بیدل در مراعات قوانین خیال نظیر ندارد و معلوم نیست

هیچ یک از شعرای عصر در فن رباعی به این درجه رسیده باشد:

هرکس گامی به‌راه حیرت برداشت چون آینه در نقش قدم، بستر داشت

عمری‌ست زمین‌گیری موج‌گهریم پا لُغز صفای دل عجب لنگر داشت

این چند سطر از جمله نثرهای میرزا عبدالقادر بیدل در تعریف گرد و غبار نوشته و

اعتبار نامیده، الحق اگر صاحب نظران سرمه سواد این کلمات را در دیده اعتبار

ند، رواست و اگر به‌تأیید این سرمه اعتباری از بلندی‌های فطرتش گیرند، سزاست.

امروز اگر ظهوری در عرصه ظهور می‌بود، خفایی تخلص می‌یافت و به دست انصاف عنان ادعای ژنروسی از جاده سخنوری می‌تافت. متن نثر را این‌جا نقل نمی‌کنیم.

کلمات الشعراء: محمد افضل سرخوش کشمیری (سال تألیف: ۱۱۰۸-۱۰۹۳ هـ)

بحر بی‌ساحل میرزا عبدالقادر بیدل: استاد فن^۱ است. بسیار گو و خوب گو است. امروز در دارالخلافة کوس رستمی می‌نوازد و به داد معنی‌یابی و نازک‌بندی می‌رسد. دیوان‌ها و مثنویات متعدده دارد و نثرهای رنگین نیز می‌نگارد. در این عهد شاعر غرا چون او نیست. وجود شریف او

علامه اقبال معتقد بود چهار نفر در جهان می‌زیسته‌اند که اگر کسی گرفتار طلسم آن‌ها شود، مشکل از آن رها می‌گردد و آن چهار نفر عبارتند از محی‌الدین ابن عربی، شکرآچاریا، بیدل و هکل.

غنیمت است. بسیار خوش خلق و آرمیده. بیتی در تعریف کوه ازوست:

مزن بر سنگ او زنهار دستی که مینا در بغل خوابیده مستی

بر این رباعی خود بسیار محفوظ‌اند. رباعی:

هرچند طلب به صد فنون است این‌جا در یوزه دیدار جنون است این‌جا

از هیئت چشم و مژه غافل نشوی دستی دگر از کاسه برون است این‌جا

رباعی:

آهنگ جلالی که بمش، زیر شود چو وانگری جمال تأثیر شود

آن باده شعله گون که دارد خورشید در ساغر ماه چون رسد شیر شود

فقیر سرخوش به اشاره میان ناصر علی چند بیت ایشان را از راه شوخی‌ها پیش مصرع رسانیده مطلع ساخته اگرچه ایشان شنیده محظوظ نشدند. از روی غیرتی که تلامذه رحمانی را می‌باشد، بد بردند. اما یاران منصف پسندیدند. چنان‌چه ایشان فرموده‌اند:

۱. به تصحیح صادق علی دلاوری و به اهتمام ملک محمد عارف خان، لاهور، ۱۹۴۲ م.

بیدل: به فرصتِ نگاهی آخر است تحصیلم برات رنگم و بر گل نوشته‌اند مرا

*

سرخوش: ز بی‌ثباتی عشرت سرشته‌اند مرا برات رنگم و بر گل نوشته‌اند مرا

*

بیدل: عوارض کثرت وهم است ذات وحدت ما را

خلل در شخص یکتا نیست گر قامت دوتا گردد

*

سرخوش: دویی کی ذات وحدت را به کثرت ره‌نما گردد

خلل در شخص یکتا نیست گر قامت دوتا گردد

*

بیدل: شخص پیری نفی هستی می‌کند، هشیار باش

صورت قد دوتا آینه ترکیب لاست

*

سرخوش: جلوه گاه نقش پیری تخته مشق فناست

صورت قد دوتا آینه ترکیب لاست

*

بیدل: گل جام خود عبث به شکستن نمی‌دهد

صاف طلب به شیشه رنگ پریده است

*

سرخوش: دست نشاط دامن از خود رمیده است

صاف طرب به شیشه رنگ پریده است

*

بیدل: بی‌تکلف مرگ هم آسان نمی‌آید به کف

از تماشای دو عالم چشم باید دوختن

*

سرخوش: نیست از شمع اجل آسان نگاه افروختن

از تماشای دو عالم چشم باید دوختن

حکایتی در مثنوی محیط اعظم میرزا بیدل به یازده بیت تمام کرده بود. فقیر سرخوش در دو بیت رباعی بسته^۱:

رباعی سرخوش:

واعظ گفتا که نیست مقبول دعا زان دست که آلود به جام صهبا
رندی گفتا که تا بود جام به دست دیگر به دعا کسی چه خواهد ز خدا

از زبان میرزا محمد علی ماهر شنیده‌ام که زلالی با صاحب سخنی دیگر این حکایت را می‌گفت که شب زمستان بود و یاران در صحرا فرودآمده بودند. ناگاه آتش سرد گشت. یکی از میان جمع برخاست که چوب پیدا سازد. گذرش به جانب گورستان می‌افتد. تابوتی در آنجا می‌یابد، به سر برداشته می‌آرد. یکی در راه پرسید که از عزیزان که مرده است. می‌گوید آتش. بس این همه را زلالی در دو بیت بسته و همیشه در میان سخنوران فخر می‌کرد که من چنین کارهای دست بسته می‌کرده‌ام و آن این است:

شبی رندی در ایام زمستان بسر تابوت می‌بردی شتابان
یکی پرسید ازو کای یار دلکش که مرده از عزیزان گفت آتش

همیشه بهار^۲: کشن چند اخلاص (سال تألیف: ۱۱۳۶ هـ)

انسان کامل میرزا عبدالقادر بیدل بر بام اخضر این نه رواق سپهر کوس ملک‌الکلامی بنام نامی او صدا می‌دهد و قدوسیان بالای عرش نوبت مسلمی سخن به اسم گرامی آن

۱. حکایت بیدل: نصیحت گری و عطا آماده داشت که بر الفت می یفشانده دست به بزم طرب دست ساغر کمین نخستین کف از جام می ساده کن بجوشید رندی که ای بیخبر به‌مستان ز تمهید انکار می که تا جام می بر کف همت است دو عالم به‌چنگ و دعا خواستن در فقر زن خواه شاهی طلب دمی کارزو شد ز می کامیاب ولی جای رحم است اگر آگهی ست
- نفس گرمی حرمت باده دلست خمار می فضل نتوان شکست نثار دعای اجابت قرین دگر خویش را رحمت آماده کن ز حرفی که گفتی نبردی اثر عیان گشت تعظیم اسرار می دلش هرچه خواهش کند خطت است بساطی است در کوری آراستن ز مینای می آنچه خواهی طلب دعای دگر گو مشو کامیاب بدستی که از جام و مینا تهیست

۲. تصحیح دکتر وحید قریشی، کراچی، ۱۹۷۳ م.

سخن آفرین می‌زنند. سالک شاهراه حقیقت، دانای کنه حقیقت، پرده برانداز حجله‌نشینان معانی، چهره‌کشای شاهدان مضامین نهانی، پیشوای اهل تجرید، سرزمره اهل دید بود. در وصف ذات مجمع‌الکمالانش هرچه نویسم کم است. دهلی به‌یمن قدمت لزوم آن پی برده بحر طریقت حکم بسطام داشت. دیوان غزلیاتش زیاده از لک بیت خواهد بود. یک دیوان قصیده و یک دیوان رباعی و مثنوی نیز دارد و کتابی در نثر نوشته‌ست. مسمی به‌چهار عنصر متضمن بر نکات غریبه و رقعات خود نیز جمع نموده.

سقیفه خوشگو^۱: بندرابین داس خوشگو دهلوی (سال تألیف: ۴۷-۱۱۳۷ م)

بدان‌که خامه سنبلیستان نگار جبین‌سایب آستان یاد کسی است و دل غنچه مثال پرده‌کشای حقیقت ایجاد بوی گل گل نفسی که شگفتگی از جبین بهار آیینش گلشن گلشن بر خود بالیدن داشت و بزرگی از ذات عرش کمالاتش عالم عالم سامان دکان چیدن می‌انپاشت:

بایدم شستن لب از مشک و گلاب تا بگویم نام آن قدسی جناب
سامعه را وقت گل چینی رسید ناطقه را صبح حقیقینی دمید

درویش پادشاه دماغ، پوست تخت سرافرازی فراغ، تخت‌روان بی‌نیازی، ابر دربار شکوه آسمان کمال، خورشید آسمان وقار، جهان قال و حال، آینه مظهر قدرت الهی، جامی لبالب می‌قدرت لامناهی، قبله لفظ و کعبه معانی، کدخدای سخن و خداوند سخندانی:

شوه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رباعی: انسانی

میرزا بیدل که رهنمای سخن است پیغمبر و غوث و پیشوای سخن است
یکتا است در آفریدن طرز کلام بالله که پی سخن خدای سخن است

نکته گلستان و بوستان نذر شامه سامعه باد به‌استشمام شمه‌ای از احوال سعادت مآبش آن حضرت از قوم مغول در مغولان ارلاس که چهار قسم می‌باشند، یکی از آن‌ها میرزا ارلاس است، تورانی‌الاصل، اکبرآبادی الوطن است. آنچه طاهر نصرآبادی در اصل ایشان نوشته که لاهوربست، اصلی ندارد. والد بزرگوارش میرزا عبدالخالق از اوائل

۱. ترتیب سید شاه محمد عطا، الرحمن عطا، کاکری، پتنا، بهار، ۱۹۵۹ م.

ترک ماسوی کرده تماشایی خلوت‌کده و حدت بود و آخر عمر از صلب آن ابوالابای بزرگی خالق صوری پیکرش بود. آن‌حضرت در سال هزار و پنجاه و چهار هلالی سعید و ساعت مختار قدم به بارگاه شهود گذاشت و صفت کامله پی نشان قادریّت به مقتضای سیر نزولی کسوت آب و رنگ عبدیت پوشیده و موسوم به عبدالقادر جیلانی گردید. لاله سکه راج سبقت هم در این معنی رباعی ز نظرش گذرانیده بود:

... آمد قدرت تنزیه مقام عبدالقادر نمود تشبیهش نام
شد زنده یکی بهر مسیحایی دین آمد دگر اکنون پیو احیای کلام

مولانا قاسم درویش که آشنایان پدرش بود و بقوت ریاضت بر ماضی و مستقبل روزگار اطلاع داشت، لفظ «انتخاب» تاریخ ولادت آن انتخاب جزو زمان یافته. چندی به مقتضای طلب آبیاری ریشه حیوانی به شیر خوارگی گذرانید و از آن حالت خود بیان فرموده:

بر زبان درس روایت‌های موج شیر بود جنبش مژگان بی‌نم خامه تحریر بود
چون از رضاع برآمد و قدم به پنج سالگی گذاشت، زبان را که از اعضای رئیسه انسانی است، به ختم کلام مجید شادابی بخشید و در اواسط همان سال میرزا عبدالخالق رخت هستی بر بست و گرد یتیمی بر چهره حالش نشست. در ماتم او و حالت خود فرماید:

خورشید خرامید و فروغی بنظر ماند دریا بکنار دگر افتاد و گهر ماند

در سال ششم از حد عمر از خدمت والده ماجده حروف تهجی آموخت و در همان نزدیکی آن مریم مکان نیز ره نورد عالم بالا گردید. این معنی مصداق رب المساکین فضل الله است که با وجود بیکسی‌های ظاهری و کس بی‌کسانش بجایی رسانید. میرزا قلندر برادر اعیانی میرزا عبدالخالق بار تربیت و پرورش بردوش گرفته بر تحصیل علوم صرف و نحو ره نمونش شد. به‌رحال میرزا جوانی شاه زور و صالح و مرتاض و شجاع و به‌دیگر اوصاف موصوف بود. اوائل نوکری شاه شجاع پسر دوم شاهجهان پادشاه داشت و نوبت ریاضتش اکثر به‌اربعین کشیدی و در هفته به یک جام شیر قناعت نمودی. طرفه این‌که در سایه وی عقرب را تاب حرکتی نماندی و اکثر از روی امتحان لحظه‌ای زیر سایه داشتی، ناچار به‌سوراخ عدم خزیدی و دیگر قفل‌های شدید آهنیش

را به‌اشارهٔ سبب‌ه‌اش جز کشایش چاره نبود. چون از این هردو کیفیت پرسیدند، فرمودند نخستین ازلی است و ثانی عملی که به مواظبت اسم «فَتَّاح» نصیب شده بود. و در حالت عارضهٔ تب قریب پنج سیر پخته روغن شیر گرم نوشیدی و در وقت درد چشم مقداری فلفل سرمه‌وار در چشم کشیدی و بی‌ارتکاب هردو عمل امراضش به‌صحت نگراییدی. چنان‌چه برخی از حالات او در عنصر اول کتاب چهار عنصر بیدلی نگاشتهٔ کلک جواهر سلک او شد. به‌رحال آن‌حضرت در سال عاشر کتاب کافی به‌اتمام رسانید و شروع شرح ملاً نمود. روزی همراه میرزا قلندر در مدرسه‌ای نشسته بود. دو طالب‌علم را دیدند که هنگامهٔ بحث **ضَرْبَ یَضْرَبُ** گرم داشته‌اند. بعد درد سر بسیار یکی الزام یافت و دیگر گردن رعونت (به) تارک تافت. میرزا قلندر (کذا) منع درس عربیش فرمود. گفت: اگر فائدهٔ علم همین است، خاک بر فرق جهل نباید انداخت، چه در هردو صورت جواهر انسانیت گذاخته می‌شود، اگر ملزومی است، لزوم رعونت چه بلا است و اگر ملزم انفعال الزام چه قیامت. از آن وقت از کسب علوم عربیه بازآمده، صحبت فقرای صاحب کمال و مطالعهٔ اشعار ارباب حال و قال اختیار فرمود و نیز علوم ادعیه و نقوش و حفظ اسمای الهی از کاملان این فن آموخت و در نیمه سال عاشر مکتب از بهار مقدمش رشک گلستان و بوستان بود. یکی از هم‌سبقان نو خط قرنفل زیر زبان گذاشتی و هنگام تکلم انفاس خوشش تخم رائحه در دماغ سامع کاشتی. چون طبیعت به‌او مالوف بود به‌حسب موزونی ازلی رباعی انشا فرمود، بی‌نقابی فیض حقیقی تماشا کردنی است و آن رباعی را چهار رکن بنای موزونی خود دانست:

یارم هرگاه در سخن می‌آید بویی عجیبش از دهن می‌آید

این بوی قرنفل است یا نکهت گل یا رائحه مشک ختن می‌آید

و برای نظام سلسلهٔ صورت با وجود آن‌که شعرای عالی فطرت شاگردان معنوی حق تعالی‌اند، از جناب مولانا کمال نامی صاحب کمال استفادهٔ کسب شعر نمود و رمزی تخلص مقرر فرمود و تا مدتی مدید به‌آن تخلص متخلص بود. روزی سیر دیباچهٔ کتاب گلستان می‌نمود، چون به‌این مصرع رسید:

بیدل از بی‌نشان چه گوید باز

امتزاز و قبض (کذا) رویداد و از روح پرفتوح قبله شیراز استعداد جسته لفظ بیدل را تخلص مبارک قرار داد و معنی این تخلص که به فهم اکثر در نمی آید، آنست که چون دل را خاطر گفته‌اند، چه این همه خطرات و عوارض از آنجا حادث می‌شود، پس دل صفتی باشد که حرکت بوی خطر از نتایج او است و از آنجا که در نفی صفت به «بی» مستعمل فارسیان است، چنانچه بی‌شعور و بی‌کمال بخلاف نفی موصوف که لفظ «نا» بالای آن می‌آید، مثل ناموزون و ناهموار، لهذا در تخلص اختیار نفی دل که صفتی بیش نیست، آمده بعضی موسوم صفات قلب ندارد و از آن بیدل است و بیدل خطاب مستطاب عاشقان هم آمده، به‌مرحال چون بهار جوانی در بوستان‌سرای و وجودش دمیدن آغاز کرد، به حکم رفعت استعداد و تحصیل اسباب معاش ملازمت پادشاهزاده عالی‌جاه محمد اعظم شاه دریافت و (در) اندک فرصت معزز و مقبول گردید. در ترکی و فارسی هم‌زبان گردید و به منصب پانصدی و خدمت داروغگی کوفتگرخانه امتیاز یافت. بست [بیست] سال در این شغل مشغول بود و آن وقت مشق سخن در خدمت شیخ عبدالعزیز عزت می‌گذرانید. بعد از آن چون جذبیه در رسید، تمارض نموده از خدمت شاهی مستغنی گردید و به هندوستان رسید. پادشاهزاده عالی‌جاه از روی کمال قدردانی نشانی به دستخط خاص نوشته، فقیر خوشگو بجنه در قلمدان ایشان دیده، این‌جا نقل مسوده می‌نویسد.

نشان دستخط خاص پادشاهی

الحمد لله و المنّة که هنوز قوای بدن آن رفعت و شجاعت دستگاه به حال خود است، با وجود برقراری حواس از خدمت عالی شاهی تقاعد ورزیدن شرط ایفای حقوق اخلاص نیست، تا حال هم هیچ نرفته، آنچه ضروریات راه درکار باشد، به بیوتات دارالخلافة امر نفاذ یافته، سرانجام کرده خواهد داد، زود مستعد ملازمت گردد. انتهی.

ایشان در جواب عریضه به القاب خداوندی مرقوم نمودند که تمام آن در رقعات داخل است. یک رباعی نوشته می‌آید:

از شاه خود آنچه این گدا می‌خواهد	افزونی منصب رضامی خواهد
تا همت فقر ننگ خواهش نکشد	سرخیلی لشکر دعای خواهد

و به یادآوری حقوق نمک غزلی در آن عریضه نگاشته بوده که این دو بیت از آن است:

اگر خورشید گردونم و گر خاک سر راهم

گدای حضرت شاهم گدای حضرت شاهم

قبولی داشتم در بارگاه عرش تعظیمش

ز کسب آن سعادت‌ها کنون مقبول اللهم

پس آن حضرت به طریق سیاحی روبه مشرق نهاد، عزیمت فرموده، مدتی در حدود ممالک بنگ و بهار و ادیسه به آزادی و بی‌تعینی به سربرده و دشت و بیابان‌ها پیغموده، عجایب قدرت الهی تماشا نموده، اکثر از خصوصیات آن هنگام در چهار عنصر نگاشته قلم راست

رقم اوست و هم در آن ایام بسیاری از نعمت درویشی نیز نصیب او گردید. از آن جا به تکلیف میر کامگار به هندوستان رسیده، چندی به بلده اکبرآباد اقامت ورزید و باز به دارالخلافه شاهجهان‌آباد رسیده کنج عزلت گزید. نواب شاکر خان و نواب شکرالله خان بیرون دهلی دروازه شهر پناه در محله کھیکریان برکنار گذر گهات لطف علی حویلی‌ای مبلغ پنج هزار روپیه خرید کرده نذر نمودند و دو روپیه یومیه مقرر کردند که تا روز مرگ ایشان می‌رسید، بقیه عمر در آن مکان به فراغ سی و شش سال اوقات عزیز به سربرد و به حسب ظاهر رشد تمام پیدا کرد و تاهل گزید. چهار حرم در حرم داشت و این‌جا اتفاق خوردن زرنیخ کشته‌اش افتاد. در وقت جوانی غایت گرسنگی قریب هفت و هشت سیر بود و اکثر به سبب ورزش فقر به طوع و رغبت فاقه هم می‌کشید.

بیان زور میرزا

نفس عاجزنواختی به توصیف زورمندیش سرمایه قوت رستم بهم می‌رساند. بنای لفظ و معنی زلزله آشتگی بنیاد آن حضرت را از بدو شعور توجه بر کسب زور بیشتر بود،

چنانچه شمار «بیام» هر روزه که موجود فیض آمود می‌نموده، چهار هزار و اکثر به پنج هزار کشیدی و بسکه در کشتی کردن و مصارعه جستن حریفان را به هر دو دست برداشته بر زمین زدی، هیچ کس را تاب پنجه‌آرایی و زورآزمایی او نبود، لاجرم سوار همت شده بر اسب بالای پشته کلانی آمده به قوت تمام با اسب بهم پیچیدی و آن را بر زمین انداختی و اسب و خود پیچ‌ها خورده از آن پشته بر زمین آمدندی و چون این چنین عمل به چند نوبت کشیدی، خاطرش آسایش یافتی. نوبتی در عالم تعلق گوشه خاطرش به سوی مو تراش پسری میلی داشت، اتفاقاً حرکتی از وی صادر شد که بر طبع نازکش گران آمد، طبانچه بر رویش زد که دمار از روزگار او برآمد و در طرفه‌العین با خاک برابر گردید و شبی پای فرقدین فرسایش لغزشی کرد به حکم اتفاق دست به دیواری خورد، خواست که متوسل به دیوار شود، ناگاه دیوار تاب نیاورده از هم ریخت. فقیر این دو رباعی در وصف زور ایشان گفته:

ای زور تو دندان شکن اهل سخن خوش گوی ضعیف را چه یارای دهن
گر زور کند به یک دو حرف تعریف حقا که شود زبان رستم الکن

*

زور تو دل فلک گدازد چون برف وین باده ز بس زور ننگجد در ظرف
گر خامه به وصف او نویسد ورقی گردد صد ریزه استخوان‌بندی حرف

شبی نقل می‌فرمود که در بلده پتنه تاجری اسب عراقی نژاد آورد و به عوض هزار روپیه به فروختنش برآورد، طبیعت مایل به خرید کردنش گردید. گفتم اگر اسب تو در تگ و دو با من برابری کند، دو هزار روپیه بدهم و اگر پس ماند مفت بگیرم. تاجر این شرط قبول نمود و خود بر آن اسب سوار شد. در میدان وسیع عنان سرداد و از این طرف من دامن به کمرزده شاطرانه دویدم، تا نگاهی بفگنم اسب و سوار به قدر یک تیر از من پسر مانده بودند. چون گوی شرط از میدان ربودم مروت ندیدم و اسب به‌او باز دادم و عصای خوردی از آهن در دست داشتی که وزن آن سی و شش سیر شاهجهانی بود و آن عصا را «نولاسی» نام می‌فرمود که معینش به زبان هندی شاخی باریک باشد. آن را به روز عرس ایشان پهلوی قبر می‌گذارند. قوی پنجگان به هر دو

دست به زور تمام برمی دارند اگر کسی حمل بر اغراق و مبالغه کند، باید که بیاید و به چشم عبرت بین ملاحظه قدرت قادر قوی نماید:

بیا بسم الله اینک گوی و میدان

بیان حلیه میرزا

بالای والایش در طول میانه بود و عرض پهناوری بسیار داشت. جمالی داشته بود هم رنگ کمال با چشم‌هایی خجسته و ابروان کلید درهای بسته، تخته پیشانی وسعتی داشته که گویی قلم تقدیر جمیع کمالات انسانی برو مرتسم کرده، مقدار شش گره بود که هرگز برو (کذا) نمی افتاد. هنگام تکلم سخن بسیار آهسته و جدا جدا می فرمود گویا گهرباری می کند یا گلفشانی می نماید و آهستگی کلامش به حدی که صف نشینان موخر کم می شنیدند. یک غلامی داشتند مضمون نام چنان که فقیر گفته:

بیدل که تخت گاه فصاحت مقام او است

معنی کنیز او شد و مضمون غلام اوست

اکثر آن غلام را برای تازه کردن چلم قلیان یا امری دیگر طلبیدی، با وجود قرب بانگ بلند برداشتی و دستک دادی و اکثر کلام بی قیدانه بر زبان آوردی، اما شعر را به صلابتی و مهابتی خواندی که گوش مستمعان باز شدی و از بیرون دروازه در کوچه معلوم شدی که آن حضرت شعر می خواند و مفرز آن کرده بود که تمام روز اندرون محل به تنهایی و تجرد نشسته با سخن صحبت می داشت و سرشام به دیوان خانه تشریف آوردی تا نیم شبی نشستی و اقسام حکایات و امثال کارآمدنی در میان آوردی. فقیر ملفوظاتی نوشته که اکثر مذکورات آن صحبت‌ها در داخل است و اکثر اوقات در گپ زدن‌ها زیاده گذشتی، فرمودی که یاران الحال باید ذکر خدایی که کنایه از شعرخوانی باشد، در میان آید. کلیات دیوان خود که در یک جلد چهار مصراعی نویسانیده مرتب فرموده بود، طلبیدی و مجلس گرم داشتی و نوبت به نوبت حاضران را خطاب کردی. از اشعار خود عنایت فرمایید. میرزائی از سراپایش می بارید. بی باکی تمام داشت. وضع تراش ریش و بروت تراشیده بود. چنانچه وقتی در اکبرآباد عبدالرحیم نامی که طبع موزون داشت، این بیت نوشته در پالکی انداخت:

چه خطا در خط استاد ازل دید آیا که با صلاح عزیزانش نیاز افتاد است

ایشان همان وقت جواب نوشته دادند:

مختصر کن به توافل هوس جنگ و جدل صد سررشته تحقیق دراز افتاد است
روزی یکی از منشیان آن جناب از صحبت میر جلمه نرخان به خدمتش حاضر شد
و گفت همین وقت نواب میر جمله می‌فرمود که من امروز میرزا بیدل را که
قطب‌الملک سید عبدالله خان باره به دعوت طلبیده بود... دیدم، انسان کامل به نظر آمد
اما عیبی داشت و اشاره به طرف ریش و بروت کرد که میرا است. آن حضرت بعد
استماع در جواب فرمود: آری در میان ما و ایشان تفاوت مقدار پشمی است که ایشان
دارند و ما نداریم و این بیت از اشعار خود یاد کرد:

بروت تافتنت گربه شانی هوس است به ریش مرد شدن بزمگانی هوس است
یکی از خواججه‌سرایان به خدمتش التماس کرد: می‌خواهم که دستاری رنگ کنم
به هر رنگی که صاحب تجویز فرمایید. فرمود: نیرنگ صیفة‌اللّٰهی برای نوع شما همین
دو رنگ ایجاد کرده صندلی و بادامی. طبع غیور آن‌قدر داشته که شی جعفر زتلی که
یکی از هجویان و فحش‌گویان عصر بود، مثنوی در تعریف او گفته آورد. همین‌که
مصراع اول خواند:

چه عرفی چه فیضی به پیش تو پیش

فرمود: شما مهربانی کردید که تشریف‌آوردید ما فقیر بیدلیم، ما را شنیدن امثال این
حکایات که در حق استادان می‌شد، نمی‌رسد. دو اشرفی از کیسه برآورده به محتاج
بخشید، و خاموش ساخت. حاضران مجلس خصوص فقیر خوشگو هر چند عرض
نمودیم که آن حضرت اگر حکم شود مصراع ثانی بخواند تا معلوم گردد که قافیه
«پیش» چه آورده، قبول نیفتاد و استقلال ذاتی به حدی داشت که در عمر شصت و پنج
سالگی فرزندی قدم به بیت‌الشرف او گذاشت. از این عنایت غیرمترقبه شادی‌ها کرد و
صدقه‌ها داد. چون چهار ساله به عدم شتافت، به شگفتگی پیشانی موافق دین و آئین
تجهیز و تکفین نموده مدفون ساخت و تا دروازه با نعش مشایعت کرد. مردم که
به غزاپرسی می‌آمدند، گریه‌ها و زاری می‌کردند. وی غم همگنان می‌خورده می‌گفت:
یاران جای تعجب است که فرزند من بمیرد و گریه شما را می‌آید. مخمسی در ماتم
پسر گفته که خواندن آن بی‌اختیار رقت می‌آرد. این دو بند از آن است:

هیئات چه برق پر فشان رفت کاشوب قیامت بجان رفت
 گر تابی بود در توان رفت طفلم زین کهنه خاکدان رفت
 بازی بازی بر آسمان رفت
 هرگه دو قدم خرام می‌کاشت از انگشتم عصا بکف داشت
 یا رب چه علم بوحشت افراشت دست از دستم چه گونه برداشت
 بی‌من راه عدم چسان رفت

در متأخرین هیچ شاعری به این عزت و آبرو به‌سرنبرده که او داشت. قطب‌الملک سید عبدالله خان که وزیر اعظم و پادشاه نشان بود، دو سه مرتبه که طلب داشت، همین که نظرش بر میرزا افتاده از کرسی می‌خاست و پیش دویده معانقه می‌کرد و تکیه و مسند می‌گذاشت و نواب نظام‌الملک آصف‌جاه که وکیل مطلق هندوستان بود، از دوستان ایشان است. دیوانی به‌مشورت ایشان ترتیب داده و دیگر اکثر خورد و بزرگ شهر سرشام به‌خدمتش می‌رفتند و انواع فیض‌ها برمی‌داشتند. محمد فرخ‌سیر پدشاه شهید اول استمزاج کرد، بعد از آن چون معلوم نمود که او به ملاقات نخواهد آمد، دو هزار روپیه و زنجیر فیل رعایت کرد. زر نقد خود به‌خدمتش رسید، چون رکیلی از طرف ایشان برای آوردن فیل نرفت، متصدیان شکم بنده به‌حلق فروربندند و ناه عالم بهادر شاه به‌منعم خان خانخانان اکر (می)فرمود که به‌میرزا بیدل تکلیف نظم شامنامه نموده شود. خانخانان که آشنای قدیم بود، پنج شش بار در کتابت نوشت. میرزا قبول نه نمود. عاقبت جوابی به‌درستی نگاشت که اگر خواه مخواه مزاج پادشاه برین په است، من فقیرم، جنگ نمی‌توانم کرد، ترک ممالک محروسه نموده به‌ولایت می‌روم. وقتی عالمگیر پادشاه این بیت ایشان در فرمان به‌پادشاهزاده معظم در مقدمه تسخیر حیدرآباد نوشته:

من نمی‌گویم زبان کن یا بفکر سود باش

ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه باشی زود باش

و این بیت به‌اعظم شاه مکرر نگاشته:

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن

اجابت از در حق بهر استقبال می‌آید

و نیز بر عرضی شخصی که زیاد طلبی می‌کرد، این مقطع مشهور ایشان دستخط پادشاه شد:

حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست آنحضرت در فهم معنی توحید و معارف پایه بلند داشته، علم تصوف خوب ورزیده بود و مسائل آن را از تحمّل این فن به تحقیق کمال رسانیده، در این مقدمه جنید و بایزید وقت خود بود، بسا مقدماتی که مولوی روم در مثنوی و شیخ ابن عربی در فصوص الحکم بیان کرده آن همه را به شرح و بسط تمام با تشبیهات تازه و رنگی بی‌اندازه در کلام خود بسته، چون نمک جمیع اقسام سخن شورانگیز توحید است، در سخن طرز بلندی اختیار فرموده که اگر بالفرض شعر به دشنام کسی می‌گفتند، سررشته توحید از کف نمی‌دادند. در همه اشعارش این رعایت منظور است و او در این فن از استادانی است که صاحب طرز خاص شده‌اند و از زمانی که زبان به سخن آشنا شد، این طرز مخصوص به دست کسی نیفتاده، کارهایی که او کرده مقدور کسی نیست. اکثر بی‌انصاف‌های زمانه از روی حسد حرفی چند نامزدا در حق جناب کرامت مآب ری می‌سازند که میرزا بیدل غلط‌گویی مفرزی است و حال آن‌که خود به پایه غلط‌هاش نرسیده‌اند تا به کارهایی که ازو (به) ظهور پیوسته چه رسند و این محض (از) جهل و بغض که مخمر آن فریق است، می‌شد، چه حضرت گلشن می‌فرمود که میرزا بیدل پایه‌ای دارد که این غلط‌هایش را بعد صد دو صد سال اهل لغت و فرهنگ‌ها به طریق سند خواهند آورد و ما فرض کردیم که ترکیب‌سازی و لفظ‌تراشی که نامش غلط گذاشته‌اند، در تمام اشعارش پانصد یا هزار بیت خواهد بود، جواب بقیه شعرهایش که هم به‌رغم مدّعیان صحیح و درست باشد، که می‌تواند داد، آخر تمام صد هزار بیت خود غلط نیست. آدمی را باید که در هر وقت منصف احوال خود باشد تا به آن درجه برسد، پا از اندازه گلیم خود دراز نکشد و الا مطعون ارباب خرد گردد:

ز خاکی که بر آسمان افگنی سر و چشم خود را زیان می‌کنی

مشهور نقل است که روزی ناظم خان فارغ مصنف تاریخ فرخ‌شاهی آنحضرت را به دعوت طلبیده، بعد فراغ طعام ناظم خان به طریق الزام پیش آمد و گفت میرزا صاحب در این شعر سرکار روزمره بسیار تازه است:

توانگری که دم از فقر می‌زند غلط است بهموی کاسه چینی نمود نمی‌یافتند
 میرزا در جواب فرموده: خان صاحب من آن احمق نیستم که طعن صاحب را
 دریافت نکنم. خان مکرر گفت که بالله این روزمره اختراع صاحب است. فرمود که شما
 در شعرای قدیم کدام کس را مسلّم می‌دارید. ناظم خان گفت: از قدما هر که باشد. پس
 آن حضرت هفده سند معتبر از عسجدی و فرخی و معزی و مسعود سعد سلمان و خواجه
 سلمان و دیگر استادان در صحت روزمره «نمد بافی» گذرانیده. ناظم خان حیران ماند و
 به بانگ بلند گفت: و الله هر که در اسنادی این عزیز شک آرد، بی شک کافر باشد. تازیبست
 معتقد او بود. از آنجا که این کم تبّیان استقرا نداشته‌اند، حمل بر غلطی می‌کنند و فقیر
 خوشگو در عمر خود زیاده از هزار مرتبه به خدمتش مستفید شده باشم، گاهی ندیدم که
 کسی از این جماعت که غلط‌گویی می‌گویند، به حضور او رفته حرف سر کرده باشد.
 روزی یکی از شعرای عصر که نامش نمی‌توان برد، با مثنوی‌ای به خدمتش رسید،
 چون به این بیت رسید:

بیا ساقی که چشم بی‌قرارت چو گل خون شد ز زخم انتظارت

آن حضرت فرمود که اضافه «چشم بی‌قرارت» از عالم صفت و موصوف معلوم
 یعنی چشم که بی‌قراریست و حال آن که اراده شاعر اضافه لامی است، یعنی چشم
 عاشق تو که خود را به اسم بی‌قرار بر آورده، شاعر را باید که از این چنین گفتگو احتراز
 نماید که اراده چیزی دارد و چیزی دیگر بر آید. آن عزیز گفت که زلالی بسته است.
 آن حضرت فرمود: شما زلالی را موقوف دارید، از خود حرف زنید، این از آن عالم است
 که کسی در این بیت بسته:

هر که سویت به چشم بد بیند چشمش از کله تو بیرون باد

آن مثنوی‌گو کاو کار کرد. آن جناب فرمود: همین قسم شعری در مدح میرزا الغ
 بیگ گفتند:

حبذا میرزا الغ بیگ ولی دشمنانت کلهم که می‌خوری

در حین حیاتش مدعیان این نوع خفت‌ها می‌کشیدند، اکنون که از قضای ایزدی آن
 آفتاب اوج معنی سر به‌گریبان مغرب فنا برده است، خفاش طیتان از سوراخ‌ها برآمده
 بال و پر می‌افشانند:

بی‌خبر کز دست‌گاه یک دو لفظ مستعار پیش نتوان برد با معنی سپاهان همسری به‌رحال فقیر از معتقدات آنچه دیده‌ام سطری چند بی‌ادبانه نگاشته‌ام، اگر کسی ر به‌مذاق خوش نیاید، مختار است. باید که این اوراق را از مطالعه موقوف نماید. قسم به‌جان سخن که جان منست و به‌خاک پای ارباب سخن که ایمان منست که فقیر در این مدّت عمر که پنجاه و شش مرحله طی کرده با هزاران مردم ثقة برخورد می‌باشم، لیکن به‌جامعیّت کمالات و حسن اخلاق و بزرگی و همواری و شگفتگی و رسایی و تیزفهمی و زودرسی و انداز سخن گفتن و آداب معاشرت و حسن سلوک و دیگر فضائل انسانی همچو او بی‌ندیده‌ام و از کسی که او را بسیار کم دیده است، انصاف می‌خواهم اما به‌شرطی که منصف باشد نه متعصب.

بالجمله آن جناب از الهیات و ریاضیات و طبیعیات کم و بیش چاشنی بلند کرده بود و به‌طبابت و نجوم و رمل و جفر و تاریخ‌دانی و موسیقی بسیار آشنا بود. تمام قصّه مهابهات که در هندبان از آن معتبرتر کتابی نیست، به‌یادداشت و در فنّ انشاء منشی بی‌نظیر، چنان‌چه چهار عنصر و رقعات او بر این دعوی دلیل ساطع است و در نثر چیزی که عیان است، چه محتاج بیان است، و می‌فرمود: حضرت حق جل و علا قدرت پرگویی و سخن‌طرازی آن‌قدر کرامت فرموده که اگر قلم برداشته متوجه فکر تازه می‌شوم، نهایت روزی پانصد بیت برسد لیکن محتاج به‌نظر ثانی خواهد بود...

روزی چوب‌دستی مضبوط که در هندی لتهه، می‌گویند، بدست کرده از خانه برآمدند شیخ کبیر که از آشنایان و هم‌صحبتان دیرین ایشان بود، تا مدّت سی سال متواتر بلاناغه از دیدار ایشان کامیابی داشت، ذکر عصا بر زبان آورد. آن‌حضرت پنج فقره مفعی در تعریف عصا فرمودند: «سنت الانبیاء»، «زینت الصلحاء»، «مونس الاعمی»، «ممد الضعفاء»، «دافع الاعدا» و بعد از آن فرمودند که برای دفع شرّ اعدا چوب مضبوط باید. قصّه مختصر در سال هزار و صد و سی و سیوم در ایّامی که ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه پادشاه غازی بر سادات بارهه مظفر و منصور شده استقلال سلطنت یافته به‌دارالخلافت شاهجهان‌آباد نشریف آورده، حضرت میرزا بیدل را در ماه محرّم عارضه تب روی داد. چهار پنج روز به‌حرارت گذشت. بعد از آن تب مفارقت کرد. ایشان غسل فرمودند. روز دوم از غسل به‌تاریخ سیوم صفر روز چهارشنبه وقت شام باز حرارت

عرد کرد و تمام شب ماند. نواب غیرت خان بهادر صلابت جنگ که از یاران آنحضرت و آن شب به خدمت ایشان حاضر بود و نقل صحیح است که شب گاهی به افاقت و گاه به غش گذشت و در وقت افاقت بی اختیار خنده از ایشان سر می زد به مصداق این بیت قدیم:

جانان بقمارخانه رندی چندند بر نسبه و نقد هر دو عالم خندند

به هر حال آثار یاس به نظر آمدن گرفت و تا صبح حال دگرگون شد. یوم پنجشنبه چهارم ماه صفر شش گهری روز برآمده همای روح پرفتوح آن زنده به عیش سرمدی از آشیانه تن بال و پر افشانده بر ساکنان عرش معلی سایه انداخت و به وصال حقیقی کامیاب گردید، رحمت الله علیه. در همان حویلی اقامت گاه که چپونره برای قبر خود از مدت ده سال راست کرده بودند، به خاک سپردند. غزلی و رباعی نوشته زیر بالین گذاشته بود. بعد برداشتن مرده ایشان کاغذ مذکور برآمد و اشتها یافت. فقیر خوشگویی به جنسه آن کاغذ روز سیوم مرگ ایشان پیش میرزایی میرزا محمد سعید ولد میرزا عبادالله که خال آنحضرت و صاحب این شعر است:

برنگی دوخت بلبل چشم بر گل که شد پیراهن گل چشم بلبل

و میرزا محمد سعید خلف ارشد اوست و الحال سجاده نشین و مجلس آرای عرس آن جناب است، دیده بود. نقل آن برداشته می شود:

به شبمنی صبح این گلستان فشاند جوش غبار خود را
عرق چو سیلاب از جبین رفت و ما نکردیم کار خود را

ز یاس ناموس ناتوانی چو سایه ام ناگزیر طاقت
که هرچه زین کاروان گران شد بدوشم افگند بار خود را

به عمر موهوم فکر فرصت فزود صد بیش و کم ز غفلت
تو گر عیار امل نگیری نفس چه داند شمار خود را

قدم به صد دشت و در کشادی ز ناله در گوش ها فتادی
عنان به ضبط نفس ندادی طبیعت نی سوار خود را

بلندی سر به جیب پستی است اعتبار جهان هستی
چراغ این بزم تا سحرگاه زنده دارد مزار خود را

ز شرم هستی قذح نگون کن دماغ مستی به‌وهم خون کن
 تو ای حباب از طرب چه داری پر از عدم کن کنار خود را
 به‌خویش گر چشم می‌کشودی چون موج دریا گر نبود
 چه سحر کرد آرزوی گوهر که غنچه کردی بهار خود را
 اگر دلت زنگ کین زداید خلاف خلعت نه پیش آید
 صفای آئینه شرم دارد که خورده گیرد دوچار خود را
 تو شخص آزاد پرفشانی قیامت است این‌که غنچه مانی
 فزود خودداریت به‌رنگی که سنگ کردی شرار خود را
 وداع آرایش نگین کن ز شرم دامان حرص چین کن
 مزن به‌سنگ از جنون شهرت چو نام عنقا و قار خود را
 بدر زن از مدعا چو بیدل ز الفت و هم پوچ بگسل
 بر آستان امید باطل خجل مکن انتظار خود را

رباعی

بیدل کلف سیاه‌پوشی نشوی نشویش گلوی نوحه کوشی نشوی
 بر خاک بمیر همچنان رو برباد مرگت سبک است بار دوشی نشوی
 خان صاحب آرزومندان تاریخ وفاتش به‌طریق تعمیه یافته در قطعه بسته‌اند:
 رفت بیدل ز غم آباد فنا

فقیر خوشگروی این فقره تاریخ وقوع یافته: «یوم پنجشنبه چهارم ماه صفر» و این رباعی نیز نظم کرده:

افسوس که بیدل ز جهان روی نهفت و آن جوهر پاک در ته خاک بخت
 خوشگو چو ز عقل کرد تاریخ سوال "از عالم رفت میرزا بیدل" گفت

هر سال بروز عرس ایشان مجمع شعرا می‌شود. جمیع نازک خیالان شهر جمع شده اول غزلی از کلیات ایشان خوانده هریک جوهر خود را عرض می‌دهد. مجلس خوبی منعقد می‌گردد. چشم بر تفرقه از آن مجمع رنگین دور باد. کلیاتی از آن حضرت یادگار است که شمار تمامی ابیات آن نود و نه هزار بیت است و آن را در حین حیات خود چهار مصرعی نویسانیده اوراق وزن کرده چهارده سیر متعارف به‌وزن درآمد. در پله دوم میزان برابر آن اکثر فلزات و جواهر آلات داشته خیرات نموده و در آن وقت فرمود

که اهل هند اولاد خودها را وزن کرده تصدق می‌دهند، از آن‌جا که نتیجه بیدلان همین نتایج طبع می‌باشد، من هم خیریت آن‌ها از خدا خواستم، امید که قبول شود. از آنجمله یازده هزار بیت نسخه عرفان است در بحر حدیقه حکیم سنایی که بر آن مثنوی ناز می‌کرد. چنانچه اکثر از زبان مبارکش شنیده‌ام: آنچه ما داریم نسخه عرفان است، و آن را در مدت سی سال به‌تمام رسانید. سراسر گفتگوی تصوف و معارف دارد. این مصراع آخر آن در تاریخ تمام گفته:

هدیه ذوالجلال و الاکرام

و آخر آن سرخی که سرسخن است، هم بیت موزون قرارداد، این مطلع است بیت سرسخن:

عقل و حس، سمع و بصر، جان و جسد همه عشق است هو الله احد
عشق از مشک خاک آدم ریخت آن قدر خون که رنگ عالم ریخت
و دیگر چهار هزار بیت مثنوی «طلسم حیرت» در بیان امتزاج روح با مزاج و شهر
خصوصیات عالم صغیر جسد عبارت از آن است در بحر «یوسف زلیخا» که مطلعش
این است:

بنام آن که دل کاشانه اوست نفس گرد متاع خانه اوست
و در همین بحر سه هزار بیت مثنوی «طور معرفت» در احوال سیر کوهستان و
خصوصیات ولایت بیرات که همراه شکرالله خان فوجدار آن‌جا تشریف برده بودند و
این لطیفه از آن‌جا بر زبان‌ها است:

شبی بر تیغ کوهی بود جایم ز بیتیابی به‌سنگی خورد پایم
توانایی به‌طاق گشت مغرور که از راهش به‌جرات افکنم دور
ندا آمد که ای محروم اسرار خرابات نزاکت‌هاست کهسار
میاد این‌جا زنی بر سنگ دستی که میتا در بغل خفته‌ست مستی

دو هزار بیت *ساقی‌نامه* مستی به «محیط اعظم» سرجوش خمستان فکرهای اوست.
ملاً ظهوری *ساقی‌نامه* شاعرانه گفته و ایشان همه موخدانه و یک هزار بیت دیگر مثنوی
تنبیه‌المهوسین در مذمت کیمیا که هرگز معتقد آن نبودند و هزار بیت ترجیع‌بند جواب
فخرالدین عراقی و هفت هزار بیت از قصائد و ترکیب‌بند و مقطعات و تواریخ و

مخمسات و مربع و مستزاد و اشعار صنایع و سه هزار بیت هزلیات و هشت هزار بیت چهار هزار رباعی که به قول شاه گلشن رباعی‌گویی بحق اوست و مقدار ده هزار بیت نثر چهار عنصر و بقیه پنجاه و چند هزار بیت غزلیات و اقسام بحور و زمین‌هایی شگفته ز طرحی که از عهده برآیی هر یک کار همت بلند اوست بلکه گمان غالب آن‌که هیچ بحری از بحور در رسائل عروض از گفتن نمانده باشد و چون از فکر همه آن‌ها طبیعت را سیر یافت بر همان قدر اکتفا نکرده بحر بستم [بیستم] سوای آن نوزده بحر عروض ایجاد کرده و در آن غزل‌ها سرانجام داد چنان‌چه چهار بیت از دو غزل بیاد بود:

می و نغمه مسلم حوصله‌ای که قدح کش گردش سر نشود

پهل است سبک سری آنقدرت که دماغ جنون زده‌تر نشود

چه بود سروکار غلط سبقان در علم و عمل به‌فسانه زدن

ز غرور دلایل بی‌خردی همه تیر خطا به‌نشانه زدن

مزه‌ای ز توقع کار جهان به‌هم آر و غبار هوس بنشان

بکشودن چشم طمع نتوان صف حلقه به‌هر در خانه زدن...

بیاضی به‌دست‌خط خود از اشعار غزلیات انتخاب فرموده نوشته و آن را به‌فقر

عیانت کرده‌اند.

ریاض الشعراء: علی قلی واله داغستانی (سال تألیف: ۱۱۶۱ هـ/ ۱۷۴۸ م)

میرزا عبدالقادر بیدل: از عارفان محقق و کاملان مدقق بوده. چاشنی مشرب توحید از رحیق کلامش پیداست و حلاوت مذاق تصوف از شکر گفتارش هویدا. در تحقیق مسأله توحید یگانه بود و در ترک و تجرید سرآمد زمانه. در اوایل حال به‌ملازمت شاهزاده عالی‌جاه محمد اعظم شاه خلف عالمگیر پادشاه به‌سرمی‌برد. آخر ترک علائق نموده در دارالخلافه شاهجهان‌آباد مربع‌نشین چاربالش تجرد گردید. مدت‌ها در آن‌جا هنگامه سخن‌سنجی را گرم داشت. با وجود فقر مسکنت مرجع امرا و اهل کمال بود. در سنه هزار و یکصد و سی و سه از این سرای فانی به‌عالم باقی شتافت. کلیاتش از صد هزار بیت متجاوز است. هرچند اکثر اشعارش موافق محاوره فصحای عجم نیست

و ترکیب‌های غریب در زبان فارسی اختراع نموده، اما شعرهای بلند و برجسته بسیار دارد و پختگی نفس از گفتگوش ظاهر است. اگر زبان‌دانی اوقات صرف نموده انتخابی از کلیاتش بردارد، معلوم می‌شود که صاحب چه قدر مایه بوده است.

تذکره حسینی: میر حسین دوست حسینی سنهلی مرادآبادی (تألیف: ۱۱۶۳ هـ/ ۱۷۵۰ م) بحر بی ساحل میرزا عبدالقادر بیدل ترک روزگار شاهی نموده بر تخت توکل مربع نشسته، صاحب طرز خود است و کلیاتش به وزن یازده آثار است، روز عرس آورده پهلویش قبرش که در دهلی واقع است، می‌گذراند و اهل زیارت اشعار از او می‌خوانند... میرزا از کاملان عصر خود بوده. در سال یکهزار و یکصد و سی و سه رحلت نموده.

تذکره شعرا: آند رام مخلص لاهوری (م: ۱۱۶۴ هـ)

عارف کامل حضرت میرزا عبدالقادر بیدل در ابتدا به سرکار پادشاهزاده عالی‌جاه محمد اعظم شاه هرچه تمام‌تر توسل داشتند، متبعد ترک نوکری کرده در شاهجهان‌آباد اقامت گرفتند و تا انقطاع سررشته نفس بر در مخلوق به سماجت نرفتند. تمام روز در خلوت کده می‌بودند. و قریب به شام به دیوانخانه تشریف می‌آوردند و یارانی که حاضر می‌بودند، اقسام فواید صوری و معنوی از خدمت شریف حاصل نمودند. بعد از حضرت امیر خسرو دهلوی مثل میرزا خاک پاک هندوستان صفحه روزگار را از سرلوح سخن و صنایع نازک این فن نیاراسته. زیاده بر لک بیت تصانیف ایشان خواهد بود که بر زبان‌ها مذکور و در هند و عراق مشهور است. در تصوف غلو داشته و این علم را بهترین علم‌ها می‌انگاشتند. میرزا از برگزیدگان جناب الهی بود و در نهایت توکل و استقامت معاش می‌نمود. راقم سطور فقیر مخلص مدنی ممتد اشعار خود را از نظر معنی پرورش گذرانده و به پیرایه اصلاح رسانده در کتابخانه فقیر دیوان ایشان به دستخط ایشان است و تا صورت و معنی هر دو به جلوه آید، شبیه ایشان رونق‌افزای ورق آخر الوان. در هزار و صد و سی و سه به جوار رحمت حق پیوستند. در صحن حویلی بتوت مزار متبرک ایشان است و زیارتگاه معتقدان، هر سال محفل عرس منعقد می‌شود

و شعرای شهر بر سرخاک پاک حاضر گردیده صحبت گرم می‌سازند و به‌خواندن اشعار
سحر آثار می‌پردازند:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به‌عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
(حافظ شیرازی)

هشتاد سال عمر یافتند و در ایام شباب نهایت صاحب قوت بودند چنانچه چهری

آهنی که در دست می‌بود، ده سیر وزن داشت این مصرع تاریخ رحلت است!

هیئات نماند قطب عالی مقلد

و لفظ «انتخاب» تاریخ تولد حضرت میرزاست علیه‌الرحمه کو عقل و کجا فهم که از

دیوان وحدت ترجمان اشعار

انتخاب زده مرقوم ساخته شود تبرکاً و

تیمنائینی چند به‌تحریر می‌آید.

مجمع النفایس^۱: سراج‌الدین علی خان

آرزو گوالیاری (سال تألیف: ۱۱۶۴ هـ)

بیدل، میرزا عبدالقادر، ابوالمعانی

فردوسی رضوان پیش چمن آرای

طبعش از خیابان بهشت خط عجز

به‌بینی کشیده و شهیدی بهار در مقابل رنگینی مضامینش از نارسایی به‌خاک و خون

حسرت طپیده، اگرچه از علم ظاهر بهره‌ وافی نداشت، از صحبت بزرگان و سیرکب

صوفیه آن‌قدر مایه‌ور بود که در سرزمین شعر تمام تخم تصوف می‌کاشت و به‌مرتب‌های

آشنای مرتبه توحید بود که هجو و هزل او نیز بی‌ذوق درویشانه نبود، چنان‌که در

مذمت یکی و مدح دیگری گفته:

حیزان اگر آهنگ فتوری دارند وز باد سرین لاف غروری دارند

زین غوغاها چه باک شه‌بازان را زاغان گه می‌خورند و شوری دارند

۱. چهری واژه هندیست به‌معنی عصا.

۲. خدابخش اوریتل پبلک لائبریری، چاپ دوم ۱۹۹۲ م.

نصرآبادی که او را از مردم لاهور شمرده، غلط است. اصلش از توران است، از قوم ارات و در بنگاله به سربرده. اکثر حالاتش از کتاب «چار عنصر» که از تألیفات اوست و نثرش در کمال دقت و پاکیزگیست، واضح و لایح می‌گردد. قریب سی سال در شاهجهان‌آباد دهلی فروکش کرده، و از در توکل با بیرون نهاده. امراء و عمدہ‌ها را حق سبحانه بر در او فرستاده. اوایل سلطنت فردوس آرامگاه حضرت محمد شاه مغفور از این جهان رحلت نموده. فقیر آرزو دوبار به خدمت این بزرگوار اوایل عهد پادشاه شهید محمد فرخ‌سیر رسیده و مستفید گردیده. کلامش نظماً و نثراً مابین صد و نود هزار است، کلیاتش روز وفات او که به چهارم شهر صفر باشد؛ ۱۱۳۳ هجری، و همین تاریخ وفات اوست، و مردم هندوستان آن روز چراغان کنند، و طعام پخته به خلائق دهند و عرس نامند، پیوسته زیارت کرده می‌شود. بی تکلف سنگ زور سخن سنجان است. و چون از راه قدرت تصرفات نمایان در فارسی نموده، مردم ولایت و کاسه لیسان این‌ها که از اهل هندند، در کلام این بزرگوار سخن‌ها دارند، و فقیر در صحت تصرف صاحب قدرتان هند، هیچ سخن ندارد بلکه قابلیت. چنانچه در رساله «داد سخن» به‌براهین ثابت نموده هرچند خود تصرف نمی‌کند احتیاطاً. به هر قسم، میرزا بیدل جامع فنون شعر است، چه غزل چه مثنوی و چه قصیده و چه رباعی و شعر او را طرز خاصی است و در نثر بی‌مثل و بی‌نظیر است. هرچند سخن را به‌جایی رسانیده که چون شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد، لیکن از جهت اشعاری که به‌قدر فهم خود انتخاب زده، نوشته است.

نکات الشعراء: میر محمد تقی میر اکبرآبادی (سال تألیف: ۱۱۶۵ هـ)

میرزا عبدالقادر بیدل: شاعر پرزور فارسی، صاحب دیوان پنجاه هزار بیت و مثنویات و غیره. اوائل^۲ جوانی نوکر شاهزاده محمد اعظم شاه بود. بعد از چندی ترک روزگار گرفته فروکش کرد. از مذاق شعر او دریافته می‌شود که بهره کلی از عرفان داشت.

۱. ترتیب دکتر محمود الهی، آثر پردیش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۸۴ م.

۲. شورش: در اوائل.

احوالش مفصلاً در تذکرہ‌ها مرقوم است. دو شعر ریخته بہ نام او شنیدہ می‌شود، شاید بہ تقریبی گفته باشد:

مت پوچھ دل کی باتیں وہ دل کہاں ہے ہم میں

اس تخم بے نشان کا حاصل کہاں ہے ہم میں

جب دل کے آستان پر عشق آن کر پکارا

پردے سے یار بولا بیدل کہاں ہے ہم میں

سرو آزاد: میر غلام علی آزاد بلگرامی (سال تألیف: ۱۱۶۶ھ)

عمدۂ سخن طرازان و شہرۂ سحرپردازان است. در اقسام نظم پایہ بلند و در اسالیب نثر رتبۂ ارجمند دارد. طبع درآکش چہ قدر معانی تازہ بہم رسانندہ و چہ ثمرہای نورس کہ از نہال قلم افشانندہ، خلاصۂ کلامش شراب میخانۂ ہوشیاران و طلای دستمایۂ کامل عیاران است. از آغاز شعور تا دم آخر چشم بر سیمای معنی دوختہ و چراغ عجیبی بر مزار خود افروختہ.

از نژاد قوم برلاس است. در بلدۂ عظیم آباد، پتنا از نہانخانۂ عدم بشہرستان وجود خرامید و در ہندوستان نشو و نما یافت.

در مبدأ حال نوکر شاہزادہ محمد اعظم بن خلد مکان بود و بہ منصبی امتیاز داشت یکی از مہربان تعریف میرزا بہ سماع شاہزادہ رسانید. شاہزادہ فرمود: قصیدہ‌ای در مدح ما انشا کند تا رتبۂ استعدادش دریافتہ بہ اضافۂ منصب و تقرّب سرافراز فرماییم. این خیر بہ میرزا رسانیدند. فی الفور دل از نوکری برداشت. ہر چند یاران مقید شدند کہ قصیدہ در مدح شاہزادہ توان گفت، سر انکار باز زد و نوکری را ترک دادہ در دارالخلاف شاہجہان آباد گوشۂ انزوا گرفت و بقیہ زندگانی بہ عنوان فقر و توکل بہ سرآورد.

حق تعالی او را اعتبار و اشتہار ارزانی فرمودہ. امرا و ارکان سلطنت ہمہ آرزوی ملاقات داشتند و اعزاز و اکرام فوق الحد بہ جا می‌آوردند. لاسیما نواب شکراللہ خان ک خود با جمیع اہل بیت محو اعتقاد میرزا بود و میرزا نیز مخلص خاص این خاندان است...

نواب نظام‌الملک آصف‌جاه طاب نراه در شعر خود را شاگرد میرزا (بیدل) می‌گرفت. در منشآت میرزا چند رقعہ کہ بہ نام چین قلیچ خان است، عبارت از نواب آصف‌جاه باشد کہ خطاب قدیم اوست. ہر گاہ میرزا بہ دولت خانہ نواب می‌رفت، استقبال و مشایعت می‌کرد و بر ہستند خود می‌نشانند.

و میرزا را با امیرالامرا سید حسین علی خان نیز ربط تام بود. در ایامی کہ امیرالامرا بہ نظم ممالک دکن می‌پرداخت، میرزا این دو بیت از شاہجہان آباد بہ امیرالامرا نوشت:

ای نشہٴ پیمانہٴ قدرت بہ چہ کاری

ہستی اثری یا پی تاراج خماری

می در قدحی، گل بہ سری، جام بہ دستی

رنگ چمنی، موج گلی، جوش بہاری

لیکن بعد برہم زدن محمد فرخ سیر تاریخ طبع زاد میرزا کہ:

سادات بوی نمک حرامی کردند (۱۱۳۱ هـ)

شہرت گرفت. میرزا متوہم شدہ از دہلی حرکت جانب لاهور کرد. عبدالصمد خان ناظم لاهور بہ تعظیم و تکریم تمام پیشامد و خدمات شایستہ بہ تقدیم میرزا نمود و چون دولت سادات عنقریب برہم خورد، میرزا در همان ایام بہ شاہجہان آباد معاودت نمود. سیوم ماہ صفر سنہ ثلث و ثلاثین و مائتہ و الف (۱۱۳۳) رخت بہ عالم باقی کشید. در صحن خانہٴ خود مدفون گردید.

میرزا معنی آفرین بی نظیر است اما عبارت بہ طور خود دارد و بہ طور جمہور نیز فراوان جواہر سخن در رشتہٴ نطق کشید. اگر کلیاتش را انتخاب زنند، مجموعہٴ لطیف مقبول حاصل می‌شود و خطّ نسخ بر نسخہٴ سحر ساحری می‌کشد. چنانچہ در این عدالت گاہ شہود عدل حاضر است.

و از بس قوت طبع گاہی باد پای فکر تند می‌تازد و بہ طور ملّا ظہوری ترشیزی در یک زمین مکرّر طرح غزل می‌اندازد.

و میرزا را بحر کامل مرغوب افتادہ و در این بحر شنائی کردہ. میر عطاء اللہ صاحب رسالہٴ عروض گوید: بعضی متأخرین شعرای عجم (کہ) بر کامل مثنیٰ شعر گفته‌اند، خنای از عذوبتی نیست چنانچہ خواجہ کمال الدین سلمان ساوجی فرماید:

به صنوبر قد دلکشش اگر ای صبا گذری کنی

به هوای جان حزین من دل خسته را خبری کنی

و از مطالع میرزا بیدل است:

تو کریم مطلق و من گدا، چه کنی جز این که نخوانیم

در دیگرم بنما که من به کجا روم چو برانیم

تذکرة بی نظیر^۱: سید عبدالوہاب افتخار بخاری دولت‌آبادی (سال تألیف: ۱۱۷۲ هـ)

بیدل، میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی، از قوم ارلاس است. در بدو حال نوکر محمد اعظم شاه، خلف خلدمکان بود و منصبی داشت. شاهزاده بر فن شاعری او اطلاع یافته، به ایجاد قصیده متضمن مدیح خود مأمور فرمود، تا در جنب استعداد سخنوری بر منصب و تقرّب او بیفزاید. میرزا از این تکلف سر باز زد و بر در استغنا زده ترک نوکری نمود. و در شاهجهان‌آباد گوشه عزلت و توشه توکل را به از دولت خانه پادشاهی و نعمت الوان نامتناهی دانسته، منزوی شد. و از جناب پادشاه حقیقی منصبی دریافت. اکثری از اعیان پایه سربر سلطنت به ملاقات او نیازمندی‌ها و می‌نمودند، خصوصاً نواب شکرالله خان و شاکر خان به خلوص دل معتقد میرزا بودند. نواب آصف‌جاه خود را از تلامذه او می‌شمرد. و هرگاه میرزا برای دیدنش می‌آمد، نواب به اعزاز استقبال و اکرام مشایعت می‌پرداخت، و بر مسند خود جا می‌داد. زهی سخن‌آفرینی که هرچه خود می‌تراشد دیگران را در بست و کشاد آن راه مجال تنگ است و آنچه به‌طور جمهور می‌بندد و می‌کشاید، جنبه افروز آب و رنگ. جادو طرازی فکرش روز بازار سحر حلال است؛ و صورت بندی خیالش آینه‌دار برهان کمال. طبع وزانش به تقود نظم پادشاه سخن را در ترازوی وزن می‌سنجد، و ذهن سخن‌بافش به اقمشه نثر دولتخانه سلطان معنی را آذین می‌بندد. او پهلوان پایتخت سخن است و پنجه قدرت ربای زورآوران این فن. در بحر کامل بسیار میرآبی می‌کند و در این دریا بیشتر به سیر آب می‌پردازد. رحلت او در شاهجهان‌آباد، سوم ماه صفر سنه ثلث و ثلثین و مائة الف واقع شد. نخبه‌ای از اشعارش نوکرین کلک التقاط می‌گردد.

۱. ترتیب سید منظور علی، سنیت هائوس، اله آباد، ۱۹۴۰ م.

خزانه عامره^۱: میر غلام علی آزاد بلگرامی (سال تألیف: ۱۱۷۶ هـ/۶۳-۱۷۶۲ م) بیدل، میرزا عبدالقادر عظیم آبادی پیر میکده سخندانی و افلاطون خم‌نشین یونان معانی است. کرا قدرت که به طرز تراشی او تواند رسید و کرا طاقت که کمان بازوی او تواند کشید چنانچه خود جرس دعوی می‌جنباند:

مذعی در گذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که به کیفیت اعجاز رسد

و مؤلف گوید:

رساند پایه معنی به آسمان نهم بلند طبع شناسد کلام بیدل را
 نشاء فقر جزو دماغش و فروغ روشن دلی نور چراغش، اصلش از گروه ارلاس در
 بلده عظیم آباد پتنه از شبستان عدم به صیح کده هستی رسید و در بلاد هندوستان نشو و
 نما یافت و در بنگاله بیشتر به سر می‌برد. آغاز شیباب به نوکری شاهزاده محمد اعظم
 خلف خلدمکان روزگار می‌گذرانید و به منصبی سرفرازی داشت یکی از آشنایان تعریف
 سخن سنجی میرزا به سمع شاهزاده رسانید. شاهزاده فرموده قصیده در مدح ما پردازد تا
 درخور استعداد قدردانی به عمل آید چون حرف شاهزاده به میرزا رسید سرانکار باز زد
 و هر چند یاران الحاح کردند که نظم در مدح شاهزاده باید گفت، درجه پذیرائی نیافت.
 همان ساعت علاقه نوکری قطع کرده به دارالخلافه شاهجهان آباد آمد و بقیه عمر را در
 این بلده طیبه به پایان رسانید. ذکر میرزا در این جریده بنا برهم مشربی مؤلف است
 یعنی ترک مداحی و رد صلح عطای همت امر است و رد صلح همت فقرا و شان بینهما.
 میر عظمت الله بیخبر بلگرامی چه خوب می‌فرماید:

بی‌نیازی همتی دارد کریمان واقفانند ما هم از دست رد خود چیزها بخشیده‌ایم
 و چون میرزا خود را از در اغنیا کشید، حق تعالی امرای عصر را بر آستان او
 فرستاد. از اواخر عهد خلدمکان تا اوائل جلوس فردوس آرامگاه محمد شاه ارکان هر
 سلطنت به خدمت او می‌رسیدند و مراتب نیاز به تقدیم می‌رسانیدند و چون نواب
 آصف‌جاه در ۱۱۳۲ اثنین و ثلاثین و مایه الف [آوریل ۱۷۲۰ م] بر کشور دکن مسلط شد
 نامه طلب به میرزا نوشت. میرزا در جواب این بیت به قلم آورد:

دنیا اگر دهند نه خیزم ز جای خویش من بسته‌ام خنای قناعت به پای خویش
 میرزا سیوم صفر سنه ثلث و ثلثین و مائة و الف به عالم قدس خرامید و در صحن
 خانه خود واقع شاهجهان آباد مدفون گردید. مؤلف گوید:

سرو سرکرده ارباب سخن از غم آباد جهان خرم رفت
 گفت تاریخ وفاتش آزاد میرزا بیدل از عالم رفت

میر عبدالولی عزلت سورتی که ترجمه او در *سرو آزاد* مسطور است، نقل کرد که
 روز عرس میرزا بر سر قبرش رفتیم. شعرای شاهجهان آباد همه جمع بودند و کلیات میرزا
 را موافق معمول برآورده در مجلس گذاشتند. من به این نیت که آیا میرزا را از آمدن من
 خبری هست، کلیات میرزا را گشودم. سرصفحه این مطلع برآمد:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم که بر خاکم آبی و من مرده باشم

همه یاران دیدند و کرامت میرزا را مشاهده کردند. میرزا در زبان فارسی چیزهای
 غریب اختراع نموده که اهل محاوره قبول ندارند، بلی قرآن که کلام خالق السنه است
 سررشته موافقت زبان در دست دارد. اگر اختراعی خلاف زبان می داشت فصحای عرب
 قبول نمی کردند غیرفارسی که تقلید زبان فارسی کند بی موافقت اصل چه گونه مقبول
 اهل محاوره تواند شد؟ مثلاً میرزا مخمسی در مرثیه فرزند خود دارد. در آن جا گوید:

هرگه دو قدم خرام می کاشت از انگشتم عصا به کف داشت

خرام کاشتن عجب چیزی است اما خان آرزو در *مجمع الثنائس* می گوید که چون
 میرزا از راه قدرت تصرفات نمایان در فارسی نموده مردم ولایت و کاسه لسان این‌ها
 که از اهل هنداند. در کلام این بزرگوار سخن‌ها دارند و فقیر در صحت تصرف صاحب
 قدرتان هند هیچ سخن ندارد بلکه قابل است. چنانچه در رساله داد سخن به‌براهین
 ثابت نموده هرچند خود تصرف نمی کند. احتیاطاً انتهی کلامه.

میرزا اشعار موافق قواعد فصاحت نیز بسیار دارد. اگر صاحب استعدادی از کلیات
 او آن اشعار را جدا کند، نسخه اعجاز دست بهم می دهد. سخن سنج متقن است.
 غزل و مثنوی و رباعی و قصیده و همچنین نثر به طرز خاص می طرازد و اکثر به زبان
 تصوف حرف می زند حقا که سخن او طرفه دماغی دارد. کلیاتش نظماً و نثراً مابین نود
 و صد هزار بیت است، دیوان غزل میرزا منقول از کلیاتی که بر مزار او می باشد

نسخه تحفه صحیح به اتباع فقیر در آمده در بعضی زمین‌ها دو غزل و قصاید را موزون می‌کند و در بحور قلیل الاستعمال به قدرت می‌گوید، خصوص بحر کامل در این بحر می‌گوید:

من سنگدل چه اثر برم ز حضور ذکر دوام او

چو نگین نشد که فرو روم به خود از خجالت نام او

نه دماغ دیده کبودتی نه سر فسانه شنودنی

همه را ربوده غنودنی به کنار رحمت عام او

و در بحر متدارک که آن را رکض الخیل و صوت الناقوس نیز نامند، می‌گوید و بنابر شانزده رکن می‌گذارد.

چه بود سرو کار غلط سبقان در علم و عمل به فسانه زدن

ز غرور دلائل بیخبری همه تیر خطا به نشانه زدن

اگرم به فلک طلبد ز زمین و گرم به زمین فگند ز فلک

به قبول اطاعت حکم قضا نتوان در عذر و بهانه زدن

و در بحر مطوی گوید:

منفعلم بر که برم حاجت خویش از بر تو

ای قدمت بر سر من چون سر من بر در تو

و در بحر خفیف مثنی که تقطیعش فعلاتن مفاعلن مفاعلن دویار است، می‌گوید:

به تماشای این چمن در مژگان فراز کن

ز خمستان عافیت قدحی گیر و ناز کن

به ادای تکلمی به فنون تبسمی

شکری را قوام ده نمکی را گداز کن

و اصل در این بحر غزل رودکی باشد که مطلعش این است:

که کند یاری مرا به غم عشق آن صنم

که تواند زدود از این دل غمخواره زنگ غم

تذکرہ گل رعنا: منشی لچھمی نراین شفیق اورنگ آبادی (سال تالیف: ۱۱۸۱-۱۱۸۲ھ) بیدل... اکتساب فنون شعر از جناب مولانا کمال نامی، می نمود و مدتی رمزی تخلّص داشت... اوایل حال در سرکار شاه شجاع پسر دوم شاهجهان پادشاه نوکر شد... در آن زمان مشق سخن از نظر شیخ عبدالعزیز عزت اکبرآبادی... می گذرانید... چندی به بلده اکبرآباد اقامت ورزید و باز به دارالخلافه جهان آباد رسید، کنج عزلت گزید. نواب شاکر خان و نواب شکرالله خان خاکسار تخلّص... بیرونه دهلی دروازه شهرپناه، برکنار گذرگهات لطف علی حویلی به عوض مبلغ پنج هزار روپیه خریده تواضع نمود، و در روپیه یومیه مقرر ساخت که تا دم آخر می رسید. سی و شش سال که بقیه عمر بود، در آن مکان به فراغت گذارند و تاہل اختیار کرد. چهار حرم داشت. در عمر شصت و پنج سالگی فرزندى تولّد شده و چهار ساله به عدم رفت. میرزا جوان تنومند، قوی هیكل بود، خوشگو گوید:

"آشتهای جوانی او قریب به هفت هشت آثار بود و اکثر در حالت ریاضت فاقه
هم می کشید..."

نیز می نویسد که:

"عصای خوردی از آهن در دست می داشت که وزن آن سی و شش سیر شاهجهانی بود و آن عصا را «نولاسی» نام کرده بود که معنیش به زبان ہندی «شاخ باریک» باشد. آن را روز عرس میرزا پهلوی قبر شریف می گذارند. قوی پنجگان بہردو دست بہزور تمام برمی دارند. اگر کسی حمل بر اغراق و مبالغہ کند، باید کہ بیاید و بہچشم عبرت بین ملاحظه قدرت قادر قوی نماید." و نیز می طرارد کہ:

"ہنگام تکلم سخن بسیار آہستہ و جدا جدا می فرمود، گویا گہرباری یا گلفشانی می نماید و آہستگی کلامش بہ حدی کہ صف نشینان موخر کم می شنیدند. میرزا غلامی داشتند، مضمون نام، چنان کہ فقیر گفته:

بیدل کہ تخت گاہ فصاحت مقام اوست معنی کنیز او شد و مضمون غلام اوست

اگر آن غلام را برای تازه کردن قلبان یا امری دیگر طلبیدی با وجود قرب، بانگ بلند برداشتی و دستک‌زدی و اکثر کلام بی‌قیدانه بر زبان آوردی، اما شاعر را به‌صلابتی و مه‌آبتی خواندی که گوش مستمعان باز شدی و از بیرون دروازه در کوچه معلوم شدی که حضرت شعر می‌خوانند. و مقرر آن کرده بود که تمام روز درون محل به‌تنهایی و تجرد نشسته با سخن صحبت می‌داشت و سرشام به‌دیوانخانه تشریف آورده تا نیم شبی نشستی و مجلس سخن گرم داشتی. میرزایی از سراپایش می‌بارید.

شام غریبان: منشی لجهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی (سال تألیف: ۱۱۸۲ هـ)

میرزا بیدل مشارالیه از واردان هند نیست. وجه ایراد او در این تألیف این‌که تذکره‌نویسان احوال میرزا را تفصیلاً و اجمالاً نوشته‌اند و محرر اوراق هم در تذکره «گل رعنا» احوال میرزا را مستوفی نوشته. در این ایام «مرآت واردات» تألیف شاه محمد شفیق متخلص به «وارد» طهرانیه به‌نظر رسیده، در این کتاب بعضی احوال میرزا سوای آن است که در تذکره‌ها به‌نظر رسیده و تألیف شاه وارد غیرمشهور است. لہذا به‌خاطر رسید که میرزا صاحب کمال عمده است، ترجمه او را به‌احوال زاید که شاه وارد آورده باید نوشت تا بر صفحه روزگار باقیماند. شاه وارد می‌نویسد:

"ظایر خوشنویای وجود میرزا از گلستان عدم در اکبرنگر عرف راج محل از ممالک بنگاله پر پرواز کشود و مدتی در آن سرزمین معاش به‌جمعیت به‌سربرد و در کمال جوانی روبه‌هندوستان آورد و نخست در صحبت میرزا سلیمان خالوی حقیقی سلطان محمد معزالذین خلف شاه عالم بن عالمگیر منسلک گشته، بیت‌الغزل دیوان اعتبار گردید. روزی یکی از مقربان بساط سلطنت اشعار میرزا به‌سمع شاه رسانید. شاه پرسید این اشعار کیست، عرض کرد که از میرزا بیدل شاه. بر سیبل خوش طبعی فرمود، بیدل را در لشکر ما که تمام جوانان بردارند، چه کار؟ میرزا به‌مجرد استماع این فحوای خارج آهنگ از آن مقام قدم

به‌وادی سفر گذاشت. پس از قطع منازل در بلده متها برکنار دریای جمن اقامت گزید. لعل محمد نامی حاکم آن مکان نائب حسن علی خان بهادر الهوردی خان از قدوم میرزا اطلاع یافته در دلجویی و خاطرمداری کوشید. میرزا نیز دلدادگی صحبت او شد. اتفاقاً سلطان عالمگیر که در دکن بود لعل محمد را به‌حضور خود طلبید. لعل محمد موجب حکم پادشاه جبراً و قهراً رو به‌راه سفر دکن آورد و در عرض راه سمنند عزیمت به‌صوب اقلیم عدم جلو ریز ساخت. میرزا تا مدت یک و نیم سال در خانه راقم این اوراق بی‌تشویش معاش رحل اقامت افگند تا آن‌که قاصد شکرالله خان که در آن ایام به‌حکومت بلده نرنول من اعمال میوات می‌پرداخت، پیش میرزا رسید و مکتوب اشتیاق مع زری رسانید. میرزا از وقوع چنین اتفاق وداع والد بنده نموده روی توجّه به‌صوب خان مذکور آورد و تا انقطاع سررشته حیات خان مذکور نوعی فی مابین مضمون اتحاد و اخلاص بسته شد که خیال مفارقت معنی بیگانه بود. بعد رحلت خان مذکور سه فرزند سعادت‌مندش که نخستین به‌خطاب پدر یعنی شکرالله خان مخاطب گشت و میانی شاکر خان خوردی میر کرم الله خان عاشق تخلص که آخرکار به‌خطاب نیای خویش یعنی عاقل خان رسید، در پاس خاطر و حفظ مراتب دلجویی به‌حدی کوشیدند که میرزا بحر طویل زندگانی را تا هنگام سکتة مرگ به‌دولت و جمعیت خاطر گزرانید. در باب نسب خویش آنچه میرزا در حضور این احقرالعباد مکرر تقریر کرد، این است که سلسله اجداد میرزا منتهی به‌شاه منصور بن مظفر پادشاه فارسی ممدوح خواجه حافظ شیرازی می‌گردد. هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور صف‌آرایی نموده کشته گردید، اولادش و احفادش رو به‌صوب بخارا آوردند. چندین پشت میرزا در ماوراءالنهر اقامت داشتند. بزرگوار میرزا از آن مکان مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افگند. بعد انقضای یک پشت آفتاب وجود میرزا از مطلع صبح سعادت طالع گشت. میرزا به‌پیرایه اهلیت آراسته و به‌زیور صاحب کمالی پیراسته بود. خالق کریم توجّهی خاص در حق آن برگزیده خود عام فرموده که در تمامی مدت حیات خیال تحصیل اسباب دنیوی به‌خاطرش خطور نه کرد و مدام به‌جمعیت معاش

با کمال انتعاش اوقات عزیز به سربرد و امیران عظام و صاحب ثروتان عالی احترام به ادب تمام و اشتیاق ما لاکلام فیض اندوز مجلس خاصش می گشتند و میرزا در مدت‌العمر سوای خانه شکرالله خان و فرزندان کمتر بدید و وا دید اعیان عصر قدم فرسا می گردید. سن شریف میرزا به هشتاد رسیده و رحلت میرزا از این خاکدان فنا به سوی دارالصفای بقا روز پنجشنبه چهارم صفر سنه یک هزار و سی و سیه واقع شد.

تا این جا خلاصه کلام شاه وارد از «مرآت واردات» است. و نیز شاه وارد گوید: «در بحر کامل چار در چار اول شاعری که شعر موزون کرد، ادیب صابر است و او غزلی بیش از هفت بیت مرقوم قلم نه ساخته. مطلعش این است: چنین شنیدم که لطف یزدان به روی جویتده در نه بندد

دری که بکشاید از حقیقت بر اهل عرفان دگر نه بندد

و بعد از ادیب صابر مولانا عبدالرحمن جامی غزل هفده بیت ایجاد نمود و میرزا بیدل در بحر کامل چار در چار دیوانی مشحون به معانی خاص و مضامین عالی تصنیف کرده». انتهى کلامه.

ملخصاً میر آزاد فرمودند شاه وارد خبر ندارد که مطلعی که از ادیب صابر نقل کرده در بحر کامل نیست بلکه از فروع بحر متقارب است. تقطیعش فعول فعلن هشت بار و ینای آن بر شانزده رکن باشد و بحر کامل متفاعلن هشت بار است و نیز عرض می شود که میرزا بیدل باری نظم در بحر کامل نیست، چنانچه مردم ناراقف اعتقاد دارند. امیر حسن دهلوی چار صد سال پیش از میرزا گوید:

مه من چه باشد اگر شبی سوی دوستان گزری کنی
به مراد ما نفسی زنی به نیاز ما نظری کنی

شب من نه کرد چه تیره شد متوقعم ز عنایتت

که نقاب را فگنی ز رخ شب تیره را سحری کنی

چه غم است زین مرضم اگر به عیادتم قدمی نهی

چه خوش است این لخدم اگر به زیارتم گزری کنی

و سلمان ساوجی از همین زمین می طرازد:

به صنوبر قد دلکشش اگر ای صبا گذری کنی

به هوای جان حزین من دل خسته را خیری کنی

این قدر مسلم که میرزا بیدل نظم این بحر را به حد کثرت رسانده، مخفی نماند که شاه وارد مولد میرزا راج محل نوشته و دیگران پتنه نوشته‌اند. چون راج محل قریب پتنه واقع شده و پتنه دارالامارة است مولد میرزا پتنه اشتهار یافته و نیز شاه وارد از زبان میرزا نوشته که نسبت میرزا به شاه منصور والی فارس می‌رسد و شیر خان که از شاگردان و معتقدان میرزا است و در *مرآة الخیال* میرزا را از قوم برلاس نوشته، غالباً شاه منصور از قوم برلاس بود. اشعار بسیار از میرزا در گل رعنا ثبت افتاده، این جا چند بیت از «مرأت واردات» نقل کرده می‌شود:

گر به این سازست دور از وصل جانان زیستن

زنده‌ام من هم به آن نگی که نتوان زیستن

*

خاکم بسر که بی تو به گلشن نه سوختم

گل شعله زد ز شش جهت و من نه سوختم

*

تا در کف نیستی عنانم دادند از کشمکش جهان امانم دادند

چون شمع مقام راحتی می‌جستم زیر قدم خویش نشانم دادند

تذکره طبقات الشعراء: قدرت الله شوق سنبهلی (سال تألیف: ۱۱۸۸ هـ)

رونق افزای محفل اهل دل، شاعر زبردست و انسان کامل، میرزا عبدالقادر بیدل، مردی بود از سخیان و مقبولان سرآمد روزگار، عالی ظرف، بلند حوصله و خوش سلیقه، بی‌پروا و متوکل، صاحب تصانیف کتب معتبره از دواوین و مثنویات و رقعات و غیره. در اوائل جوانی نوکر شاهزاده محمّد اعظم شاه خلف اورنگ‌زیب بود، بسیار به کزوفر به‌سرمی‌برد، بعد چندی ترک روزگار نموده، توکل ورزیده تا زیست بجز یاد الهی با کسی کار نه داشت، احوالش مفصل در تذکره‌های فارسی مرقوم است. به کمال شهرت احتیاج تعریف و توصیف ندارد. دو شعر هندی به نام او مشهور است. و الله اعلم بالصواب.

تذکره شورش^۱: میر غلام حسین شورش عظیم آبادی (م: ۱۱۹۵ هـ) (تألیف: ۱۱۹۳ هـ) سرور شاعران اهل دل، حضرت میرزا بیدل، شاعر پرزور فارسی، صاحب دیوان می‌گویند که لکه بیت کزین زیاده معه مثنوی و غیره فرموده، در اوائل شباب جوانی نوکر شاهزاده محمد اعظم شاه بود، بعد از چندی دست از روزگار برداشته به رضای مولا که از همه اولی است، کوشیده. کاملان از کلام نثر و نظم دریافت می‌نمایند که بهره کئی از عرفان داشته. احوال خیر مأل آن خجسته خصال مفصل در تذکره‌های سلف مرقوم است. دو بیت ریخته بنام مبارک وی در تذکره میر مرقوم است، موجب برکت این تألیف و فرحت دل مشتاقان تصور نموده ارقام می‌نماید.

عقد ثریا^۲: شیخ غلام مصحفی همدانی (سال تألیف: ۱۱۹۹ هـ)

بیدل، میرزا عبدالقادر، بیدل تخلص، اگرچه ذکر این بزرگ در این تذکره آوردن واجب نبود اما چون بنای این عمارت از شاعران احیای عهد فردوس آرامگاه است و مشارالیه هم تا اوایل جلوس والا به قید حیات بود، لهذا ضرور افتاده که اگر برخی از احوال و اشعار او نیز صورت تسطیر یابد، خوبست. باید دانست که اصل میرزای مذکور از گروه ارلاس است. در بلده عظیم آباد از گلستان عدم در این تماشاگاه خرامیده و خود را در بلاد هند انداخته نشو و نمای یافته. بر نظم و نثر و زبان تراشی خود مغرور بود. همیشه کوس لمن الملکی در این فن کوفته آوازه شهرت خود را به اطراف و اقطار ممالک هندوستان و غیرهم رسانیده. الحق شخصی پهلوان سخن بود. از تصانیفش به قول میرزا محمد رضا هفت آثار کاغذ و رقی به یادگار مانده. آغاز شباب در رکاب شاهزاده محمد اعظم خلف خلدمکان نوکر بود. آخر آخر به سبب برهم زدگی مزاج که منشای آن ثنا نکردن آن شاهزاده بود، از علائق نوکری بریده به شاهجهان آباد کنج عزلت اختیار کرده بقیه عمر را به قناعت گذرانید و در حایره جنس همت بزرگ از عهد خلدمکان تا جلوس فردوس آرامگاه، حق تعالی همه خورد و بزرگ را پرورش می‌رساند تا آن که

۱. ترتیب دکتر محمود الهی، اثرپراش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۸۴ م.

۲. ترتیب مولوی عبدالحق، جامع برقی پریس، دهلی، ۱۹۳۴ م.

همان‌جا در گذشت. سال رحلتش یک هزار و یکصد و چهل و سه بود تربتش در صحن خانه خود که حالا خانه ویران محض است، واقع شد.

تذکره گل عجائب^۱: اسدالله خان تمنا اورنگ‌آبادی (سال تألیف: ۱۲۰۹ هـ) میرزا عبدالقادر بیدل، استاد فن^۲ بسیارگویی خوب‌گو بود، در دارالخلافة کوس رسمی می‌نواخت و داد سخنوری و خوش خیالی می‌داد، دیوان‌ها و مثنوی‌ها متعدد دارد و نثرهای رنگین و مسجع می‌نگارد، در تعریف کوه بیتی خوبی گفته.

سفینه هندی^۳: بهگوان داس هندی لکهنوی (سال تألیف: ۱۲۱۹ هـ/۵-۱۸۰۴ م) میرزا عبدالقادر بیدل تخلص، اصلش از قوم ارلاس است و در بلده پته متولد شده در اوایل حال ملازم شاهزاده محمد اعظم شاه بن عالمگیر پادشاه بوده، و به منصبی مناسب سرفرازی داشته، روزی در محفل شاهزاده ذکر شعرای عصر به میان آمد، شاهزاده، میرزا را اشاره به گفتن قصیده مدح نمود تا شاعریش معلوم گردد. میرزا سرانکار زد، و از منصب استعفا نمود، و از آن روز عزلت اختیار کرد، سوای نواب شکرالله خان مدح دیگری نکرده، و تا آخر حیات در سایه رفت نواب مرحوم و اولادش می‌زیست، تا در سنه یکهزار و یکصد و سی و سه رخت هستی از دار فنا به عالم بقا بریست و در دهلی در صحن خانه خویش مدفون گردید، راقم کلیاتش را به چشم خود دیده، هشتاد هزار بیت خواهد بود، میرزا از شعرای هندوستان است و این رباعی او دلیل آزادی اوست:

گیرم که سریرت از بلور و یشم است سنگی داند هر آن که او را چشم است
این مسند قاقم و سمور و سنجاب در دیده بوریانشینان پشم است

می‌برد هر کس به پیش یار از جان تحفه‌ای

ما تهی‌دستان بیدل شرمساری می‌بریم

*

کو فضایی که نفس را ز دل آزاد کنم خانه تنگ است، برون آیم و فریاد کنم

۱. اثرپرادش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۸۵ م.

۲. ترتیب سید شاه محمد عطاء الرحمن عطاء کاکری، پتنا، ۱۹۵۸ م.

مجموعه نغز: حکیم قدرت الله خان قاسم قادری (سال تألیف: ۱۲۲۱ هـ)

بیدل تخلص، میرزا عبدالقادر مغفور مبرور است. وی بزرگی بود تورانی الاصل بخارایی المولّد که در [صفر سن به خاک پاک هندوستان حفظه الله تعالی عن نواب آخر الزمان افتاده. شعر فارسی به مناتت و استواری و نزاکت و پخته کاری می گوید [قادر] هرگونه سخن است. اگرچه برخی از [زبانانان] ایران زمین و شطری از هندی زادان معانی آفرین پای انصاف از دایره [منصفی بیرون کشیده [در پوستینش] می افتند. اگر شاعران ایران [را] کسی گوید که پنج بیت غزل بلکه چار [مصراع] رباعی به زبان اردو بگوید با وصف عمر به سربردن در هندوستان جنت نشان [درست] سرانجام نتوانستند داد [تا به تدوین] دواوین متعدده [ضحیمه]، از آن قادر سخن [پخنگی و] مناتت به زبان ایشان انصرام یافته [چه رسد] زهی انصاف دشمنی بر مردی که از وی قریب صد هزار بیت رباعی و غزل و مخمس و مثنوی و غیرها انواع سخن [به سنجیدگی] نام بر صفحه روزگار یاد [گار] است. به خطای [محاوره] که جایی چند اتفاق افتاد، خورده گیر [ند. مختصر کلام] از دواوین وی یکی دوازده هزاری خطاب دارد و دیگری [فت] هزاری [و دیگری پنج هزاری و] علی هذا القیاس و چند دیوان رباعیات مردف دارد گویند [که] در [هجو ریش زاهدان] مرثی چند [صد] رباعی گفته و بیرون از این همه [در بحور دراز] دیوان بزرگ از وی به تدوین [رسیده] [و صحائف] دیگر چون چار عنصر و رقعات بیدل و غیره در نشر به رشته تحریر کشیده. القصه [بیدل است که] صاحب دل بود وارسته نهاد و به نهایت وارستگی و بی پروایی [ایام به سرمی برد و خلقی کثیر از انفاس شریفه اش بهره وافی [می] آندوخت که پشت به دنیا و عقبی [رو] رسول و خدا نشسته بود در ابتدای حال به سلک سپاهیان عمده معاش و ملازمان امارا تلاش شاهزاده [معظم محمد] اعظم شاه بهادر طاب ثراه منسلک بود.

حکایت: بعد ترک و تجرید روزی به حسب اتفاق در اثنای راه بنوآب معلی قاپ [قطب] الملک امیرالامرا سید حسین علی خان بهادر که با ایشان تعارف قدیمی داشت [در] خور نواب معز [الیه] بنا بر تغییر وضع که قلدترانه ریش و پروت و ابرو زلبیده

می‌داشت، جای دستار گاهی پرکاله سوسی بر سر می‌بست، نشناخت و میرزا هم به سبب وارستگی در سلام علیک سبقت نه جست. پس از آن‌که [به نواب] مغفور بودن میرزای مبرور ثبوت پیوست بزرگی را کار بسته به کلبه‌اش تشریف شریف ارزانی داشته و گله [به واجبی] بنهاد. آخر کار در پالکی خود جا داده بدولت سرای خود آورده دو سه روز صحبت [مستفید] داشته در حین رخصت موازی سه لک روپیه را نقد و جنس [تو] اضع نمود. میرزا به لحاظ کریمانه [نواب بالفعل] قبول کرد... اما به پاس آبروی فقر به حقیقت رد ساخت و دانشمندانه [گفت] که کلبه فقیر را گنجایش این همه نعمت کجا و [از جناب] نواب کدام کس امانت‌دارتر که بوی سپارم و بیرون از آن‌که مردم [فقیر انگاشته ما محتاج] الیه می‌رسانند خورده زری که از میراث پدر به من رسیده به تحویل فلان مالک با خود دارم این همه به دولت‌خانه امانت باشد، اگر خواسته خداست عند الحاجة گرفته به خرج ضرور خود خواهم آورد.

دیگر: امیری از امیران توران که به بی‌باکی و [سفا]کی مشهور بود و به بدخویی و ستیزه‌رویی معروف رو [زی] احتسابانه به میرزا گفت که شما ریش می‌تراشید. میرزا جواب داد که بلی ریش خود می‌تراشم [دل کسی نمی‌خراشم].

نشر عشق^۱: حسن قلی خان عظیم‌آبادی (سال تألیف: ۲۳-۱۲۲۴ هـ)

بیدل اسم شریفش میرزا عبدالقادر از قوم برلاس و الوس چغتا است. در عظیم‌آباد پتنه من مضافات صوبه بهار در سنه یک‌هزار و پنجاه و چهار که لفظ «انتخاب» متحمل تاریخ ولادتش است، از مکمن خفا به عرصه وجود شتافته. در عمر پنج سالگی کلام الله را به اتمام رسانید و چون در همان سال میرزا عبدالخالق والد ماجد او به ریاض جنت خرامید، میرزا به غم پدر خود مرثیه‌ای انشا کرد که مطلع آن اینست:

خورشید خرامید و فروغی بنظر ماند دریا بکنار دگر افتاد و گهر ماند

و در عمر ده سالگی کافیه، نحو تمام ساخته شرح ملأ شروع نموده بود که روزی میرزا قلندر عم بزرگوار میرزا بیدل که متکلف تربیت میرزا بود، در مدرسه نشسته ملاحظه مباحثه دو طالب علم می‌فرمود که ناگاه بعد از گفتگوی بسیار یکی دیگری را

۱. تصحیح اصغر جانفدا زیر نظر اعلی‌الفصحزاد و جابلقاداد علی شایف، نشریات دانش، دوشنبه، ۱۹۸۱ م.

ملتزم نمود. آن شخص ملتزم به عجب آمد و کس ملتزم که الزام خورده بود، سخت منفعل شده. عم بزرگوار میرزا از ادراک این معنی میرزا را از اکتساب علوم عربی باز داشته فرمود که اگر از استفاده این علوم انسان همین قوت التزامیه بهمرساند، عجیبی دامنگیر نفس می‌شود و اگر الزام عاید حال او شد، مستغرق آب انفعال و ندامت می‌گردد. پس اگر تحصیل علم بنابر همین معنی است، دست از این باید شست. چنانچه از آن روز میرزا بیدل دست از اکتساب عربیت باز داشته مجالست فقرا را به‌دل نعم‌البدل شمرده خاک نعال ایشان را سرمه چشم ارادت گردانید.

اکمل فنون شعر از جناب مولانا کمال نامی حصول ساخته و مدتی متخلص به «رمزی» بوده. روزی سیر دیباچه گلستان می‌کرد که این مصرع به‌نظر وی درآمد.

بیدل از بی‌نشان چگوید باز

بسیار شادمان گشت و استمداد از روح پرفتوح سعدی شیرازی نموده به‌بیدل متخلص شده. اوایل حال در سرکار شاه شجاع فرزند میانی شاهجهان پادشاه ملازم گردید و بعد از سنّ تمیز و کسب بعضی علوم به‌رفاقت شاهزاده عالی‌جاه محمد اعظم شاه پسر دومین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه منسلک گردیده به‌منصب پانصدی ذات و خدمت کوفتگرخانه سرافرازی یافت. روزی به‌سمع شریف شاهزاده می‌رسانند که وی تلاش خوب می‌کند و شاعر زبردست است. شاهزاده می‌فرماید که اگر میرزا قصیده‌ای برای حضور ما انشا نماید، مراعات صلّه نمایان خواهد یافت و به‌پایه منصب عالی خواهد رسید. چون خبر به‌میرزا می‌رسد، وی از قبول این سر باز می‌زند. یاران هرچند مصلحتاً تصدیق می‌دهند، پذیرایی خاطرش نمی‌افتد و استعفا از روزگار می‌کند و بعد از ترک رفاقت شاهزاده ممدوح به‌گلگشت سرزمین مغرب می‌شتابد و چندی به‌اکبرآباد سیاحت نموده متوجه شاهجهان‌آباد می‌گردد و به‌گوشه زهد و قناع منزوی بود. از تعلقات دنیای مزوره دست می‌بردارد و به‌کمال بی‌نیازی و استغنا تا حین حیات خود به‌سرمی‌برد. اکثر رؤسا و امرای پادشاهی را به‌جناب‌شان عقیدت بود خصوصاً مثل نواب شکرالله خان و شاکر خان صاحب تیول میوات شکرگذار تفضلات بی‌غایاتش بودند و نواب آصف‌جاه مغفور آصف تخلص والی دکن فکر نظم خود را از نظر میرزا [موصوف می‌گذرانید و به‌کمال منزلت و وقار ملاقات نموده برابر مسند خود می‌نشاند.

نوبتی نواب از دکن به طلب میرزا خطی نوشت. میرزا پاسخ آن نامه به قید تحریر درآورد و این بیت بر نگاشت:

دنيا اگر دهند نخیزم ز جای خویش من بسته‌ام حنای قناعت به پای خویش

میر غلام علی آزاد و لجهمی نراین شفیق و علی قلی خان واله در تذکره‌های خود می‌نگارند که میرزا در مدت‌العمر خود در مدح ارباب دول زبان نگشوده و حال آن‌که در رقعات میرزا بیدل که به‌شاکر خان و شکرالله خان نوشته و الحال در هند شهرتی تمام دارد، بیشتر جا این‌ها را ستوده و مدایح گفته ظاهراً مراد این بزرگواران از نظم و مداحی عام باشد که این معنی البته از دیوان او ثابت نمی‌شود. میرزا از برگزیده‌های شعرای هندستان است. در زبان‌دانی و مصطلحات بسیار تحقیقات نموده طرز جدید و مسلک‌نو اختراع کرده، در نظم و نثر به‌غایت دست قدرت داشت. اکثر عالی‌طبعان هند طرز خاص او را مستحسن می‌دارند و به‌دقت‌پسندی و باریک‌بینی او مقر و معترف‌اند و چون میرزا سالک مسلک طریق جدید که خلاف محاوره قدیم است، گردیده لهذا بیشتر از اهل ولایت و بعضی شعرای هند زبان طعنه بر وی کشايند. اما انصاف آنست که اگر صاحب استعدادی مطالعه کلیاتش نماید، بداند که پایه سخن‌سنجی و سخن‌آفرینی را تا بکجا رسانیده بلکه اکثر اشعار میرزا موافق قواعد قدما و طرز فصحا است چنان‌که به‌نظر تامل معلوم می‌شود. میر غلام علی آزاد می‌نویسد که کلیاتش نظماً و نثراً مابین نود و صد هزار بیت خواهد بود. نسخه عرفان در بحر حدیقه حکیم سنایی چهار هزار بیت در همین بحر، نسخه طور معرفت مشتمل بر حالات و خصوصیات کوهستان بیرات که همراه نواب شکرالله خان فوجدار آن مکان سیر کرده بود، سه هزار بیت، ساقی‌نامه مسمی به محیط اعظم دو هزار بیت، تنبیه‌المهوسین در مذمت کیمیا یک هزار بیت، ترجیع‌بند به‌جواب ترجیع‌بند فخرالدین عراقی هزار بیت، رباعیات چهار هزار بیت، غزلیات پنجاه و چند هزار بیت، هزلیات سه هزار بیت، صنایع و بدایع معه جمیع اقسام شاعری هفت هزار بیت، چهار عنصر هیجده هزار بیت. سرخوش گفته که کلیاتش را پانزده آثار وزن کرده بودم، آخر عارضه تب لاحق حال او گردیده و دو چهار روز مانده مفارقت کرد و میرزا غسل صحت نمود بار ثانی به تاریخ سیوم شهر صفر روز چهارشنبه تب محرقه عارض گردیده، در تمام شب گاهی تخفیف می‌شد و گاهی شدت می‌نمود

و حالت غشی طاری می‌شد. الغرض تا دم صبح حال وی دگرگون شد و آثار یأس و نزع هویدا گردیدن گرفت. روز پنجشنبه چهارم شهر مذکور شش گهبری روز برآمده هفتاد و نه سالگی در سنه یکهزار و یکصد و سی سه از این سرای سپنجی رخت هستی بر بسته متوجه سفر آخرت گردید و در صحن مکان خودش بر لب آب جمن مدفون شد. خوشگو تاریخ انتقالش چنین بافته:

رباعی:

افسوس که بیدل ز جهان روی نهفت و آن جوهر پاک در ته خاک بخت
خوشگو چو ز عقل کرد تاریخ سوال "از عالم رفت میرزا بیدل" گفت
و میر غلام علی آزاد در تاریخ وی این قطعه گفته:
سرو سرکرده ارباب سخن از غم آباد جهان خرم رفت
گفت تاریخ وفاتش آزاد «میرزا بیدل از عالم رفت»

چون جوان زبردست و قوی الجثه بود، در عالم شباب هفت آثار تناول می‌کرد و سن پیری هم دو نیم آثار خورش او باقی بود. جریب آهنی که سی و شش آثار شاهجهانی وزن او بود، در دست می‌داشت و آن را «پولاسی» می‌نامید که بزبان هندی معنی آن شاخ باریک باشد و با وجود زهد و پرهیزگاری، ریش و بروت می‌تراشید. چون تمام کلام آن نکته سنج به‌طور تصوف و توحید است، لهذا اشعار عاشقانه از دیوان وی کمتر برمی‌آید.

نتایج الانکار: محمد قدرت الله گوپاموی (سال تألیف: ۱۲۵۸ هـ)

سرو بوستان طریقت، تدرؤ بیابان حقیقت، قدوح اکابر و افاضل میرزا عبدالقادر بیدل که اصلش از قوم ارلاس چغتایی است و ولادتش در بلدة عظیم آباد روی داده، ذات شریفش به‌کسوت فضایل و کمالات متنوعه آراسته و طبع همایونش به‌حلیه فنون عجیبه و غریبه پیراسته. در نظم پردازای قدرت تام داشت و به‌انشاطرازی طاقت مالا کلام. نسایم‌التفاس قدسیه‌اش گلشن سخن را آب و رنگی تازه بخشیده و مشاطه فکر بلندش به‌کمال لطف و حسن چهره‌آرای عرایس معانی گردیده به‌صفای فطرت موصوف و زکای فطرت

معروف بوده. در اوایل حال به ملازمت شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر پادشاه شتافته و به منصبی شایسته عزّ امتیاز یافته. یکی از ندما به حضور شاهزاده به تقریبی لب به توصیف میرزا گشود. او فرمود که قصیده‌ای در مدح ما بدولت بگزارند تا به ملاحظه دستگاهش به افزایش منصب و مرتبت ممتاز فرمایم. میرزا به مجرد اصفاء این خبر به نوکری خیرباد گفته در دارالخلافة شاهجهان‌آباد به کنج انزوا آرمیده و بقیة حیات مستعار به کمال توکل و استغنا به آخر رسانید. از آنجا که دست خواهش از اهل دنیا کشیده و قطع نظر از اغراض نفسانی به کلی نموده حق سبحانه به عطای فرط عزة و اعتبار امرا و ارکان سلطنت را مسخر و منقاد وی فرموده که هر یکی لاسیما نواب شکرالله خان یا جمیع خویش و اقارب خود آشفته محبت و اعتقاد میرزا بوده و نواب نظام‌الملک آصف‌جاه در شعر نسبت تلمذ به میرزا داشت و هرگاه که میرزا به دولتمخانه نواب می‌رفت، به استقبال پیش می‌آمد و به نهایت اعزاز و اکرام بر مسند خود می‌نشاند. غرض که از اواخر عهد دولت عالمگیر پادشاه تا اوایل محمد شاه ارکان هر سلطنت به خدمتش مشرف می‌گشتند آخر الامر در سال ۱۱۳۳ ثلث و ثلثین و مائة و الف هجری به عالم بقا خرامید و در صحن خانه خود واقع شاهجهان‌آباد مدفون گردید. میر عبدالولی عزلت گفته که به تقریب عرس بر سر قبر میرزا حاضر شدم. شعرای شاهجهان‌آباد جمع بودند. کلیات میرزا را برآورده به محفل گذاشتند. من به این نیت که آیا از آمدن میرزا خبری دارد، آن را گشادم. سرصفحه این بیت یافتم:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم
که بر خاکم آبی و من مرده باشم
همه یاران دیدند و به کرامت میرزا معترف گردیدند.

طور معنی^۱: منشی احمد حسین سحر کاکوروی (سال تألیف: ۱۲۵۹ هـ).

بحر بی‌ساحل، میرزا عبدالقادر بیدل، ترک روزگار اعظم شاه کرده بر بوریای بهجت توکل مربع نشسته. کلیاتش به وزن یازده آثار است. صاحب طرز خود است.

اکثر امرای عظام مثل نواب عاقل خان رازی، صاحب این مطلع:

سال‌ها شد که دلم متکف کوی تو بود
روی چون قبله‌نما، از هم‌سو، سوی تو بود

۱. تصحیح رئیس احمد نعمانی، مرکز تحقیقات فارسی، دهللی نو ۲۰۰۷ م.

و نواب شکرالله خان خاکسار مالک این مطلع:

تلافی همه بی‌رحمی و جفای شما بیک نگاه ادا شد، زهی ادای شما

به خدمت میرزا اعتقاد تمام داشتند و دقیقه‌ای از دقایق احترام فرو نمی‌گذاشتند.

میرزا به صحبت اکثری از مجاذیب رسیده، و ریاضت‌های شاقه کشیده، و سفرهای دور ورزیده، عجایب دیده، در چار عنصر چند افسانه نقل کرده که عقل و فهم نارسایان به آن نمی‌رسد، و در بادی‌النظر غیر از نسخه‌ای مفرح، دیگر دقایق آن بفهم نمی‌آید، و خلاف قیاس ارباب فهم و فراست است، و لیکن از اسرارش آگهی نیست، خدا داند که چه سری در آن پنهان داشته‌اند. خود از زبان میرزا نقل است که: "وقتی در سفری راه گم کردم و در صحرائی ناپیدا کنار افتادم، مدت سه‌روز پریشان می‌رفتم و راه به‌جایی نمی‌بردم، روز چهارم تشنگی غلبه کرد، از طاقت طاق شدم، در این اثنا، شخصی دچار شد، از وی نشان آب پرسیدم، او به‌طرفی نشان داد و برفت. چون آن سو شناختم، دیدم، حوضی است وسیع از سنگ، لبریز آب مصفا و هرچهار گوشه آن چهار بنگله به‌آب خوردن مصروف شدم که نظرم ناگه به‌سمت بنگله‌ای افتاد. دیدم، عورتی بلباس سرخ‌آراسته و به‌زیور مکلل پیراسته، در غایت حسن و جمال، و نهایت لطف و اعتدال، گویا این بیت در شأن اوست:

ز صورت آفرین هم این گمان است که پنهان در تماشای تو باشد

محو تماشای آن حور لقا گشتم و نزدش رفته پرسیدم که ای پری پیکر، بگونه کیستی و از کجایی و در این‌جا چگونه افتادی؟ وی روی به‌من آورده این بیت برخواند: سال‌ها در طلب روی نکو در بدرم روی بنما و خلاصم کن از این در بدری از اصفای این کلام بیخود شدم و از پای در افتادم. چون به‌خود آمدم، به‌جز همان صحرای لق و دق هیچ به‌نظر نیامد و بعد طی مسافت به‌معموره‌ای رسیدم.

القصه میرزا از کاملان عصر خویش بوده، مزارش در دهلی واقع است. روز عرس او کلیاتش برمی‌آرند و اهل زیارت اشعارش می‌خوانند.

نقل است که شخصی بر مزار میرزا حاضر آمده، بعد از فراغ فاتحه، به‌دل گفت که آبا میرزا را بعد از ممات، از آمدن، همچو من مخلص صادق، و فاتحه‌خوانی من بر قبر

خبر می‌باشد یا نه؟ این بگفت و دیوان میرزا را از خلوص قلب برداشته نگاه کرد، سرصفحه این بیت برآمد:

چه مقدار خون در جگر خورده باشم که بر خاکم آیی و من مرده باشم

ریاض الافکار^۱: وزیر علی عبرتی عظیم‌آبادی (تألیف: ۱۲۶۸ هـ/ ۱۸۵۲ م)

اسم شریفش میرزا عبدالقادر است. مولد سامیش شهر عظیم‌آباد، در ترک و تجرید افسانه یک شهر بوده، از کلام متینش حرفی به‌نظر نیامده که چاشنی مشرب توحید از آن نچکد. تخلّص خود نخست رمزی می‌فرمود. در فن سخن‌سرایی استفاده از خدمت مولانا کمال برداشته. در آغاز حال در سایه دولت شاهزاده عالی‌جاه محمد اعظم خلف حضرت عالمگیر پادشاه گذاردی. چون آزادی مخرم سرشتش بود، ترک علایق نموده، به‌صد و ارسته مزاجی پا به‌دامن انزوا و قناعت در دارالخلانۀ شاهجهان‌آباد پیچید. با وجود فقر مرجع امرا و اهل کمال بوده، کلیاتش کم از صد هزار بیت نخواهد بود. آخر در سنه یک‌هزار و یکصد و سه، روز پنجمین چهارم ماه صفر به‌عارضۀ تب عزلت‌گزین صومعه لحد شد و لب جون مدفون گشت.

تذکرة الشعراء^۲: محمد عبدالغنی خان غنی موفرخ‌آبادی (م: ۱۳۳۵ هـ) (تألیف: ۱۳۲۸ هـ) بیدل، میرزا عبدالقادر از عارفان محقق بوده، کلیاتش از صد هزار بیت متجاوز است. هرچند اکثر اشعارش موافق محاوره فصحای عجم نیست، اما شعرهای بلند دارد. «میرزا بیدل از عالم رفت» ماده تاریخ فوت اوست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تذکرة‌های شعرای فارسی که در اختیار ما قرار دارند، از چندین لحاظ دارای اهمیت و ارزش می‌باشد. این تذکرة‌ها در زنده نگاهداشتن اسم و آثار تعداد زیادی شعرا نقش اساسی را بازی کرده است و به‌طور قطعی می‌توان گفت که اگر تذکرة‌های

۱. این تنها تذکرة‌ایست که مشتمل بر تراجم نثرنویسان فارسی است. نسخه خطی منحصر به‌فرد آن در کتابخانه ایشیاتک سوساتی، کلکته به‌شماره ۱۶ نگهداری می‌شود.

۲. تصحیح دکتر محمد اسلم خان، دهلی، ۱۹۹۹ م.

شعرای فارسی نمی‌بود. ما دربارهٔ اکثر شعرای فارسی اطلاعات حتی مقدماتی را هم در دست نمی‌داشتیم.

نکتهٔ دیگری که باید دربارهٔ گزارش‌های مختصر یا مفصل در موردِ شعرا در این تذکره‌ها آمده است، ذکر شود این است که تذکره‌نگاران در گزارش‌های خود دربارهٔ بعضی شعرای حتی معاصر خود و شناخته شده هم آن توجه نداشته‌اند که می‌توان از آن‌ها انتظار داشت.

بیشتر تذکره‌نگاران معاصر بیدل و حتی آن‌هایی که یا شاگرد بیدل و یا با او محشور بودند، نتوانسته‌اند اطلاعات درستی دربارهٔ احوال زندگی این شاعر معروف را بیاورند. بعضی از آن‌ها در ذکر زادگاه و خانوادهٔ بیدل دچار اشتباه شده‌اند. بعضی‌ها عظیم‌آباد و بعضی‌ها لاهور و اکبرآباد را زادگاه او قرار داده‌اند. حتی خوشگو که به‌درستی ادعا می‌کند که شاگرد بیدل است و اکثراً با او محشور می‌بوده است، و گزارش مفصل‌تر از تذکره‌نگاران دیگر دربارهٔ احوال و آثار بیدل را به‌دست داده است، نتوانسته است اطلاع دقیق دربارهٔ زادگاه و خانوادهٔ استاد خود فراهم کند. منشی لجهمی نیز این شفیق اورنگ‌آبادی در تذکرهٔ خود با نقل قول از شاه محمد شفیق وارد تهرانی که بیدل تا پیشتر از یک سال در منزلش اقامت داشت، اطلاعات ذی‌قیمتی و مختلف از تذکره‌نگاران دیگر دربارهٔ احوال زندگی میرزا بیدل را فراهم نموده است. وارد تهرانی این اطلاعات را از خود بیدل گرفته بود. به‌قول وارد تهرانی، بیدل در اکبرنگر معروف به‌راج محل واقع در بنگال متولد شد و سلسلهٔ اجداد وی به‌شاه منصور بن مظفر پادشاه فارس ممدوح حافظ شیرازی می‌گردد.

خلاصه این‌که در بعضی موارد گزارش‌هایی در تذکره‌ها دربارهٔ شعرا باید مورد بازرسی قرار گیرد و اگر ممکن باشد بدون تصدیق و تأیید از منابع دیگر پذیرفته نشود.

منابع

۱. آرزو گویاری، سراج‌الدین علی خان: مجمع‌التفاس (تألیف: ۱۱۶۴ هـ - تذکرهٔ شعرای فارسی سدهٔ دوازدهم هجری)، تصحیح و ترتیب دکتر عابد رضا بیدار، کتابخانهٔ شرق‌شناسی عمومی خدابخش، پنتا، چاپ اول ۱۹۷۷ م و چاپ دوم ۱۹۹۲ م.

۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ هـ): *خزانة عامره* (تألیف: ۱۱۷۶ هـ/ ۶۳-۱۷۶۲ م)، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۸۷۱ م.
۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ هـ): *سرو آزاد* (تألیف: ۱۱۶۶ هـ)، مطبع رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م.
۴. اخلاص شاهجهان آبادی، کُشن چند پسر اجل داس کھتری: *ممشیه بهار* (تألیف: ۱۱۳۶ هـ)، به تصحیح دکتر وحید قریشی، کراچی، ۱۹۷۳ م.
۵. افتخار بخاری دولت آبادی، سید عبدالوهاب: *تذکره بر نظیر* (تألیف: ۱۱۷۲ هـ)، ترتیب سید منظور علی، سنیت هاؤس، اله آباد، ۱۹۴۰ م.
۶. حسینی سنهلی مرادآبادی، میر حسین دوست، *تذکره حسینی* (تألیف: ۱۱۶۳ هـ/ ۱۷۵۰ م)، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۵ م.
۷. خوشگوی دهلوی، بندرین داس: *سفینه خوشگو* (تألیف: ۱۱۴۷ هـ/ ۵-۱۷۳۴ م) به اهتمام سید شاه محمد عطاء الرحمن کاکوی، سلسله انتشارات اداره تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، مارس ۱۹۵۹ م.
۸. سحر کاکوروی، منشی احمد حسین: *طور معنی* (تألیف: ۱۲۵۹ هـ)، تصحیح و تعلیق از رئیس احمد نعمانی، مرکز تحقیقات فارسی راینزنی فرهنگی جمهوری اسلامی، دهلی نو، ۲۰۰۷ م.
۹. سرخوش کشمیری، میر محمد افضل (زنده: ۱۱۳۶ هـ): *کلمات الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸-۱۰۹۳ هـ)، تصحیح صادق علی دلاوری، به اهتمام ملک محمد عارف خان، لاهور (پاکستان)، سپتامبر ۱۹۴۲ م.
۱۰. شاهنواز خان، عبدالرحمن هاشمی بنیانی دهلوی، *مرآت آفتاب نما* (خطی)، شماره ۳-۳۲، مجموعه فارسی گنجینه حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۱۱. شفیق اورنگ آبادی، منشی لجهمی نراین: *تذکره شام غریبان* (تألیف: ۱۱۸۲ هـ)، ترتیب محمد اکبر الدین صدیقی، کراچی، ۱۹۷۷ م.
۱۲. شفیق اورنگ آبادی، منشی لجهمی نراین: *گل رعنا* (تألیف: ۸۲-۱۱۸۱ هـ)، تین تذکرے (سه تذکره: مجمع الانتخاب، طبقات الشعرا و گل رعنا) تلخیص و مقدمه از نثار احمد فاروقی، دهلی، ۱۹۶۸ م.

۱۳. شورش عظیم آبادی، میر غلام حسین (م: ۱۱۹۵ھ): تذکرہ شورش (تألیف: ۱۱۹۳ھ)، ترتیب دکتر محمود الہی، اترپرداش اردو آکادمی، لکھنؤ، ۱۹۸۴ م.
۱۴. شوق سنبھلی، قدرت اللہ: طبقات الشعرا (اردو) (تألیف: ۱۱۸۸ھ)، تین تذکرے (سہ تذکرہ۔ مجمع الانتخاب، طبقات الشعرا و گل رعنا)، ترتیب نثار احمد فاروقی، دہلی.
۱۵. طاہر نصرآبادی اصفہانی، میرزا محمد طاہر: تذکرہ نصرآبادی (عصر صفوی)، چاپخانہ ارمغان، تہران، ۱۳۱۷ھ ش.
۱۶. عاشقی عظیم آبادی، حسین قلی خان: نشتر عشق، تصحیح از اصغر جانفدا، مؤسسہ شرق شناسی، آکادمی علوم جمہوری شوروی سوسیالیستی، دوشنبہ، تاجیکستان، پنج جلد، ۱۹۸۱-۸ م.
۱۷. غنی موفرخ آبادی، محمد عبدالغنی (م: ۱۳۳۵ھ): تذکرہ الشعرا (تألیف: ۱۹۱۰م)، تصحیح دکتر محمد اسلم خان، دہلی، ۱۹۹۹ م.
۱۸. قاسم قادری، حکیم قدرت اللہ خان: مجموعہ نغز (تألیف: ۱۲۲۱ھ)، ترتیب محمود شیرانی، نیشنل آکادمی، دہلی، ۱۹۷۳ م.
۱۹. قدرت گوپاموی، محمد قدرت اللہ (م: ۱۲۸۰ھ): نتایج الافکار (تألیف: ۱۲۵۸ھ/۱۸۴۲م)، چاپخانہ سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ھجری.
۲۰. لودی ہروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: مرآت الخیال (تألیف: ۱۱۰۲ھ)، مطبع مظفری، بمبئی، ۱۳۲۴ھجری.
۲۱. مصحفی ہمدانی امرہوی، شیخ غلام: عقد ثریا (تألیف: ۱۱۹۹ھ/۸۵-۱۷۸۴م)، مرنیہ مولوی عبدالحق (علیگ)، جامع برنی پریس، دہلی، ۱۹۳۴ م.
۲۲. میر اکبر آبادی، میر محمد تقی: نکات الشعرا (تألیف: ۱۱۶۵ھ)، ترتیب دکتر محمود الہی، اترپرداش اردو آکادمی، لکھنؤ، ۱۹۸۴ م.
۲۳. ہندی لکھنوی، بھگوان داس: سفینہ ہندی (تألیف: ۱۲۱۹ھ/۵-۱۸۰۴م)، تنظیم کنندہ سید شاہ محمد عطاء الرحمن عطا کاکوی، پتنا، ۱۹۵۸ م.
۲۴. والہ داہستانی، علی قلی خان: ریاض الشعرا (تألیف: ۱۱۶۱ھ/۱۷۴۸م)، تصحیح پرفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانہ رضا، رامپور، ۲۰۰۱ م.